

کتاب طالع صنفیه کاتبه نجیبه بی بی منوم



طالع صنفیه کاتبه نجیبه بی بی منوم

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وائمة المهتدين وخاتم النبيين محمد وآله وصحبه  
 واتباعه اجمعين اما بعد فيكون قد اضعفت عناد ائمة العقوي الباقين عبد الحق بن سعيد الدين  
 بنكر كل لهو في البخاري كراين رسالا امنت سمي بكيال الايمان ونقوة الايقان وريان نقايد اسلام  
 وتوا عدلت بر طريق سيرة اهل سنت وجماعت شتمت في شريعة ومعالي الطيفة ونوحيه كلام و  
 جنين عوام بياني كه اگر خدا خواهد در بهاي كار گرايد و در وطن نورانيين بغير ايد نو شتم آنرا براي  
 هر مومن طالب طالب صادق واقصا كردم در و بر اثبات نه مذهب حق و بيان قول صحيح  
 و نعره نكردم بذكر غايب ائمة و ايراد احوال باطل و نرفتم براه بحث و جدال و بطريقه قتل و قال و تجزيه  
 كردم از دلائل كلاميه و تدقيقات فلسفيه تا طالب در ورطه حيرت و تذبذب نيفكند و از تحول مقصد  
 و حصول مطلب باز ندارد انذولي التوفيق و بيدار نهاده تحقيق حقايق الاشياء ثابته مدار  
 جميع عقايد و احكام برين اعتقاد است كه هر چه از حق حقيقي است در نفس كلام كه باطل نظر از علم و اعتقاد مردم است  
 و واقعيت مجرود هم و خيال منيت تابع علم اعتقاد نه يعني آيت است و اشك آنست در نفس الامر حقيقت اينكه  
 اگر آنست را مثلا آسمان اعتقاد كنيم آب بود و آب اگر آنست گوئيم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئيم سرد است و سرد را  
 گرم اعتقاد كنيم گرم است اين فرقه را كه جنين اعتقاد كنند بر منطاطي گويد و اين سخن بچشم عقل پسند  
 نايده و باطل است پس چنانچه نگويد كه حقيقت آيت است مجرود هم و خيال است كه مذهب تابع اعتقاد است

وهمی دیگر ایشان در هر چیز شک میکنند که هست یا نیست تا آنکه در سنگ نیز شک دارند این نیز کار بد و نامعقول  
است و ایشان بحث و مناظره پس نتوان آمد نرای ایشان آن بود که باید صفت اگر حقیقت آتش  
و گرمی آن معترب آید نه ملزم شدند اگر سوختند و دم نزنند فزون المراد و العالم حادث است هر چه با سیه  
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله صلی الله علیه و آله سلم  
کأن الله ولم يكن معه شيء فبدأ هو و هو بدوي جبري و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و در میان  
چنین باشد قدیم نبود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و وادیم بر یکسبب باشد و ان ذات و صفات حق است که  
تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شان و عظم بوهانه و هو قابل للتعاضد و عالم بعد از وجودش  
ثانی و ثالث شدنی است قال الله تعالی کل شیء یا کاف الا وجهه پس ملائکه و هیئت و دروزخ و امثال آنکه  
خبر بدوام آنها در و دیافه است نیز ثانی شود لکن هر چه مقدار هم باشد بعد از ان باقی مانده و فنا پذیر نشوند و لکن  
صانع عالم را پروردگار است که از عدم بوجود داشتن او زده چون عالم حادث است و هیئت حادث است آنکه  
نبود بعد از ان شد و هر چه انچنین بود او را کسی باید که از نابود نبود و او را پروردگار خود بود و بی همیشه بود و  
چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم بود و در گذار عالم قدیم باید که قدیم نبود و حادث بود  
از جمله عالم بود نه پروردگار عالم و واجب الوجود و یعنی وجودی از ذات متعالی بود نه از غیر و الا محتاج بعین  
بود و هر چه چنین بود خدائی نشاید و معنی لفظ خدا خود آئیده است یعنی خود بخود و وجه و شرف و البته باید  
که منتها یسلسله موجودات بیکذاتی بود که از خود باشند و الا بچنین ابلی نهایت برسد و این معقول نباشد  
و احد انما الله و احد و حقیقت ایجاد عالم و انتظام هیات جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید  
هی عالم قادر و هر پروردگار عالم زنده است و انا و تو انا و تحت هر چه که از با انا است و اختیار کننده و مجرب  
و اختیار از زیر که پیدا است و انچنین عالمی عجیب و غریب متفنن و محکم فی الصفات نیاید و صورت نه نبود و او هر چه  
و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات و مخلوقات وی پیدا است اگر در وی نبود از کجا پیدا  
شد متکلم سمیع بصیر گو یا است و شنوا و بینا و سمیع و بصیر و گو یا است و کور و نابصیر بود و تعالی خدائی را نشناخت  
و قرآن مجید بدان ماطر است و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهی را القیاس مثل ذل و عزت و ان  
افت الا انک می سجده تعالی بمنزه از ان در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات وی تعالی بی  
جبری از وجود بی زور و اجتناب صفات آدمی بر صفات وی مانند صفات او نیست و باقیست

صفات می سبحانه قدیم اند و بانی چنانچه ذات و می و لا یقوم بذا به حوادث ذات خداوند تعالی  
 محل حوادث نبود و درجه از کمالات حقیقه او راست است و رازل ثابت است بر محل حوادث مادت بود و قدیم  
 محل حوادث نگردد و لیس جسم و لا جوهر و لا عرض و لا مصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا  
 انانی مکانی و لا فی زمان پروردگار عالم جسم و جوهر نیست یعنی بنیت در عرض نیست یعنی از سبب صفات  
 آن در مثل سیاهی و سفیدی و مصی نیست که در اصولی و شکلی باشد در کتب نیست که پاره پاره به هم  
 پیوسته باشد و نیست که او را توان شمر و محدود نیست که حدی و نهایی داشته باشد و در جهت نیست  
 یعنی بالا - پائین و پس و پیش و جهت راست و در جانبی نیست و در زمانی نه پیاپیها از صفات عالم  
 است و بر در کار عالم بر صفات عالم نبود و مراد بانکه در زمین نیست که زمان شامل و محیط او نیست  
 و حدود و موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زبان بخند و می بود و حال آنکه زبان نیست و موجود  
 است یعنی بی در زمان نیست باز زمان است لا مثل له و لا شبه و لا ضد و لا اند و لا طریق و لا معین  
 ویرا بطی جلالت و ذات و صفات مانند بنیت و نه ضد و نه ندر که خلاف آورد و ضد حالات نیست که گویند  
 و در از یک جنس و در نظیر و معین که در کار می بود و لا متحد بعینه و در محل فیه پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود  
 و در غیر خود در نیاید چنانچه شدن و در جزئی است و در یکی مضافات دارد و در آمدن در غیر از صفات  
 اجماع است مثل آب در محل که شش در سنگ در ششائی در خانه و شخص در سر ای ایچانه سبب حلول است باطل  
 گردد و در صفات کلیه صفات امکان منزه عن سمانیت و نقص و الزوال حاصل جز عن انیت  
 که هر چه از جنس تفاوت کم است او را ثابت است از هر چه نقص و زوال دارد و منزه جل جلاله و تعالی شأنه  
 و هو مری للمؤمنین یوم القیامت اعتقاد یابد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن  
 نماید و پیغمبر را به علی الله علیه وسلم آنکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القلیمه الیه البدن میفرماید  
 که زود باشد و پیغمبر پروردگار خود را روز قیامت بیشک خبر چنانچه می بیند ماه شنب چهارده رامتقصود  
 شبیه ویت بر ویت است شریخی بر شری و در و در هر دو تعالی روز قیامت مقابل مواج و قرب بعد تو و بعد  
 خوف و هجرت و نهانچه از رویه و ل پیغمبر سرنگند و با کمال از وادی کیف میدانند و فرشت  
 ای کیست پسیند عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه از باطن است و از اظهار شود آنچه غیب است  
 انشاءت گردد و چون شایع خبر در آن داده است اعتقاد آن واجب و کیفیت آن را هر چند کسرها اند

و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه ایدار نباشند الما جبرئیل علیه السلام را تمام سفر  
یکبار پیش بود و چون رانیز دیدار نمود شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود تحقیق کرده است که این سخن  
صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام در میل اهل سنت و جماعت است در کتاب خود و تحقیق کرده است  
که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بهیچ نیز بدان تخصیص ننموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه  
متأخرین نیز ذکر کرده اند اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابو حنیفه و جماعه ائمه بر آنند که ایشانرا  
نواب بود و در بهشت نه در ایند غایت کار و بهایت خراج ایشان آن بود که از آتش و دوزخ بجا داشت یا بپند  
و با وجود آن فضل خدا صاع است تواند که در دوستی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگر چه هر چه در دوزخ  
بود چنانکه آدمیان را باشد و در دوزخ نیز اختلاف کرده اند و حتی آنست که ایشانرا نگاه گاهی مثل ایام عید  
در دنیا که ایام بارعام و محلی تام باشد دیدار بود و بینا که خواص مومنان از شیخ و شام و عموم ایشانرا در دوزخ می جمعه  
چنانچه احادیث در بعضی در و دیافه است این حاصل کلام سیوطی است که نعم من تو فین از خداست که  
کنسا در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پس هر چه داخل این بشارت باشد غایت آنکه تواند که این  
که است مخصوص آدمیان باشد و ملائکه را بود اگر دلی برین بگذرد و فلا محذور و من غیر و لیکن حیران است  
جایز نباشد و چگونگی آن که در کماله در خدا و خدیجه کبری و عایشه صدیقہ و دیگر کنسا و الهیت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و مریم آسیه که سیدات سادات عالم اند و کامل تر و عاریت تر اند از سیدایک مردان از دیدار  
حق تعالی ممنوع و محجوب باشند یا از عوام مردان این نعمت و کرامت محترمانه باشد بلکه اگر ایشان را از عموم مشائخ  
که در احادیث توفیق ایشان با عباد واقع شده است مخصوص مستثنی دارند صورت دارد چنانکه سیوطی  
خود نیز این اشارت کرده است و آنکه گویند که بسا مقصود است در خیام باشند سخن ضعیف است چه در انجلیان  
حجاب بود چنانکه موت نیاورد و صیحه جمع نکر در راه المومنین و انکم سرور و انکم بطریق تعلیف است  
والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیص است و تفصیل در روایت بعد از قول شریف است الا در توقف مخصوص  
بکسی نبود بلکه کافر از او منافقان نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از ان محجوب شوند تا سعادت  
و عذاب زاده بود و الله اعلم و در روایت دیگر سجانه در مقام نیز خلافت و شیخ جواز است و از سلف  
نقل آن بسبب سیاراه و از امام احمد بن حنبل است که گفت رب العزت یا در خواستیم و بر سیدم که باری افضل عباد است  
و اقرب طرق بجناب تعجبت فرمود تلاوت قرآن مجید و از امام اعظم نقلست که صد بار رب العزت را بخواند

و این سرین که از کتابین و قدوه علمای متبرخواب است تا بداند که هر چه در کار تعالی را در حواس است  
در بهشت در آید در هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مزایای قلبی است نه رویت لفظی  
و اگر بصر به مثالی از وی دیده باشد حق تعالی را مثل نیست و لیکن مثال است نه یکی است و مثال دیگر  
مثل سادای و جمیع صفات را بخونید و در مثال مساوات در جمیع صفات متزینیت مثل عقل را با نقاب و جمیع  
صفات مثل نیست با وجود آن افتاب مثال عقل می آید بنا بهب انکی چنانچه محسوسات منکشف بود  
آفتاب است انکشاف استقولات بعقل بود این مقدار از مناسبت در مثال بودن کفایت کند و چنانچه  
بادشاه انشیل با نقاب کند و وزیر را باها کند اگر کی آفتاب و در خواب بیدار بفرش آن بود که  
بادشاه را در یابد و اگر راه را امید بفرش دریافت وزیر باشد و در پی سبانه و تعالی فرمود و مثل قهر انکسوة  
فیها مصلح و دوی تعالی منزله است که مصلح و در عابجه و مشکو و بخود و زیرت مثل حق بود و قرآن را  
بجمل تشیل کرده و شک نیست که حل مثل قرآن نیز بلکه مثالی از و عالم منام عالم مثال است  
و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز چنین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل امام  
حجة الاسلام باید طلبید و الله الموفق و در جواز رویت و کی سبحانه تعالی در دنیا بهر در بیاری و در تولد  
و ادشاد ابوالقاسم قمری چهار سال فرموده است که قول صحیح عدم جواز است این سخن در جواز و امکان  
است لیکن عدم دفع و تحقیق آن غیر آنحضرت باید در شب معراج شفق علیه است و اجماع علمی شریف  
و تکلیف و شیخ طریقت است که اولیای کامل نیست در قرون میگویند هیچ کی از شیخ را ندانیم که ادعای  
آن کرده باشد و از هیچ کی آن بصحت نرسیده مگر طایفه تجاسیل که ایشانرا کسی نتواند و شیخ اتفاق دارند  
بر تفصیل معنی آن و مذکور نیست و گفته که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است بر کاین دعوی که حقیقت  
خدا را نشناخته باشد و شیخ علامه الدین تونی در شرح تفسیر و در بیان کسی معتبر نقل آن بصحت رسد  
تا ویش باید کرد و تفسیر کواستی مذکور است که معتقد رویت الهی بستم غیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم  
است و در سلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید هر که بداند خدا را بعد از دنیا بیسم و مشافهه با وی  
کلام میکنیم کافر گردد و در عقیده مظلوم میگوید و من قال انی الدنیا براهیمین به و فذلک نوب طغی و کبر و  
و مخالف کتب معتد الزل کله و و از اعراض عن الشریع کوجدا و ذلک من ملامتیه انشاید و حرمی  
و وجه یوم القیامه و انشال الله العافیة و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم خالق جمیع الاشیا

[illegible]

گفته و قول باطله را در بر رسول الله در جماعت از پادشاهان است و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از عقیقین حنفیه  
است گفته که منکر در نه هفتاد است و ابو العیسر زودی نیز بر اینست و از ابو حنیفه نیز روایت کرده اند و فالحسن  
صاحب سنن الشریع و القبیح ما قبل الحکام الشریع پس لازم آمد که فصل جن و کار نیک جانست که شرع  
بدان امر کرده و فعل متبع و کار بد همان که شرع از آن نهی فرموده و فعل نرداب خود جن است و نه شیخ  
حسن و قبیح آن معنی که سبب است از عتاب غرت که در این را قبل در نتوان یافت و الا تعلق روح و در فعل  
چنانکه عدل ظلم و برون و بی ضغف کمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن معقل سخن نیست و لله  
صلواته و نکه اعتقاد باید کرد که خدا ایتالی را فرستگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانی اند که بهر شکل که خواهند  
بر آیند و حقیقه نشان همان ارواح مجروده است و ایدان نیست پایشان حکم لباس دارد و ایشانرا الوالد  
و حاصل بنود و کورت و الوتت و فرشتگان بر آسمان اند و بر زمین و با هر خردی از اجزای عالم فرشته هر کل  
است که بر لب و در بر حافظا و دست خصوفا یا آدی زاد چندین در شسته هر کل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی حکمت  
محافظت وی از شیطا بن جن و انس و در عالم ملوی و غلی شیخ شکافی نیست که معبود ملائکه بنود و در شسته  
آمده است که ملکی مجروده فرود اند نه بر د از آن ملائکه اند و یک جزو بانی خلائق الهی شد و اجتناب و تعلقی  
و شلوات و در باع در قرآن مجید فرشته گان را از دانا نبشت کرد و لا جرم اعتقاد بدان باید که حقیقت مراد از آنان  
معنوی است و علم وی تعالی شان از دست یا تدبیل بقوانی ملکی کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم  
در آنکه مراد بعد و ند که نقد و هست نه هر دو حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شب معراج خبر  
تعالیه السلام را از ششصد جناب و بد صندم خبر شل از خبر فرشتگان چهار فرشته مقرب تر اند که عظام او عالم  
بود عایم مدام ملک ملکوت بنیان معنوی است چیر شل است که انقای علوم و تبلیغ دینی با دنیا طبع است و معنوی  
بدوست و یک شل که تسن از اوراق مخلوقات و مقادیر آن بدوست است و اسرائیل که حیث صور برای صفت  
بدوست و نور منقول با دست و غریب شل که بر حقن از الله تعالیان سلطنت و اکثر را اند که چیر شل افضل است  
از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب و عظیم اند  
محب فرشته عالمان حرم اند و عظمت اجسام ایشان بعدی که مسافت بیان از مره کوس و در و شل ایشان  
دو نیست بلکه راه و بر دینی هفتصد را از دست که انقای حدیث و ککل و الحمد لله مقام معکفم  
در هر یکی ازین فرشتگان را در بارگاه خداوندی معانی معین در خزانست و معرفت بقای معلوم و در تبه



خاص است که تجاوز و ترقی از آن نکنند و هر کجایی که لایق بحال هر یکی از ایشان بود با بعضی حاصل باشد  
و در ایشان شوق و تحصیل کمال و اخراج از قوت لبغفل بود و چه شوند بر مفتوح و غیر حاصل بود و این سبب  
بود و آنرا گویند که ملائکه شوق بخود آنگاه محبت مولی و معرفت مبدا نباشد **و یعیصون الله**  
**امرهم و یفعلون** **یومرون** صفت فرشتگان اینست که بی فرمانی پروردگار تعالی نکنند  
و معصیت نه ورزند و براه مخالفت می نروند هر چه فرماید جهان کنند و اینست که بعضی از ملائکه  
بنوعی بودند در طاعت و عبادت بصفت ملائکه برآمدند و چون در خلقت شده و در آخر جمیع حاصل خود رجوع  
کردند و بعضی ملائکه چون در خلقت قریب یکدیگر انداخته اند و نورانی دارد و دخیانی اگر دخیان بدرد و جهان  
نورماند و الله عزوجل و له کتب انزلها علی مرسله من سبحانه و تعالی را که آمده است که بعضی فرشتگان  
فرستاده و دیگران از آنها بابت آن فرموده و در مجموع عدد و کتب سماوی یکصد و چهار است و از ایشان که آمده  
نیز چهار است. **الباطم** و استهراست منها المتقون یعنی آنکه کتابهای آسمانی تزیین است  
نیز از آنست که در بنی اسرائیل همه با جان آن کتاب اند و **الکتاب** می گویند و دیگر از آنست که در  
اسلام نزول یافته و **الکتاب** بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الهمی در بیان احکام  
و قوانین و غیره است و آنکه در حیات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرود افتاد است و می تواند خلاصه  
و خلاصه آنست که از آن کتاب است که در کتاب و مناجات آنحضرت بود که بدان تقریب و توسل  
یکروز که با کبریا شریعت و **القرآن العظیم** در زبده و غلامه جمیع کتب سماوی قرآن مجید و قرآن عظیم  
است که بر سید محمد صلی الله علیه و سلم انبیا علیه من الصلوة اخذها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاد و است که در کتب دیگر  
نبوده است اگر چه تورات در خطی است و عظمت کبری بوده که حفظ آن جز به فرشتگان میسر نشود و لیکن قرآن مجید  
با وجود اعجاز و خفایا عظیم و آن تمام کتب است نه **لله** **الکتاب** که از مشرب فیها هدی للمتقین  
و تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند و بر اینست که چه بود و دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی از آنها  
که از نظر قدس احدی بر سر سلسله و با وجود آن ملائکه از سلسله فضلنا بعضهم علی بعضی و اسماء  
تقی فقیهیه که با کبریا خداوند غرمانه توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شریع او را هر بنامی که  
برسان شرع خود را خوانده و توان خواند و از سببش خود نامی نتوان نهاد اگر عقل حکم کند بصحت اطلاق  
آن نام بر بی تعالی و هر چند که در معنی کتاب و آن نام که در شرع آمده است ملا و راشائی گویند نه طبیعت و جواد

نمودند که در عالم کونینده عامل و مستند از تسبیح است که توصیف چه تسبیح حضرت است که جزو ای الهی باشد و سخن  
در آن است که ما خود را از صفات و افعال الاله و اسمای اعلام که در لغتی شوخ اند معنی نیت الاله و مخصوص  
بزرگان کافر است نباید خواند که در اینجا هم کفر بود و باید دانست که اسمای الهی منحصر درین نود و نه اسم نیست  
و در اسمایست که خلقی را نه و با نینده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه بود و بر نشان شیخ نیز بیشتر  
از آن آمده ولیکن شهرت این اسم بجهت خاصیتی مخصوصست که در آن نهاده اند و خواهی حدیث ان الله لستغفر  
و مستعان اسماء من احصوها دخل الجنة به ان مشهور است ششصد و شصت و یک نام که در آن نهاده اند و هر یک از این  
اسم که هر که از ایشان در وجود بد کار دی بخورد و هر عاقل و آگاه فسخ کند آنرا بجا لازم نیاید که در آنجا ازین هزار  
دیگر بزرگوار بسیار بیشتر دارد و هزار از آن میان باین صفت که یاد کرده آمد و لابد احصا و ذکر این نود و نه  
نام الهی بر او غایب نمیشود و در آمدن بهشت باشد که مخصوص به اسماست الله اعلم و هو خالق کمال  
فعال للعباد فالکفر والمعصية بابر ابد و تفصیل در کتب فیضیه چون ثابت شد که خالق و  
اسمها است تعالی و تقدس پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشد که آن نیز در فعل اسماست عموما  
و مخصوصا نیز فرمود و الاصل خلقکم و ما تعلمون شما و اعمال شما همه مخلوق الهی است پس جل شان و علم  
بر ما پس کفر ایمان و طاعت و عصیان ازین یکی و دیگری از مبدعگان بارادت و نیست و حکم و تقدیر او صادر  
کرد و میکند و می تواند که از ایمان و طاعت و نیکی را ضعیف بود و در کفر و معصیت را از حقیتها بجز فرمود  
و کلامی بعباد که الکفر حق است و پیدا کردن دیگر است و را می بود و دیگر خدا بدانست که اگر کسی  
و غیر باید که بکفر و با باشد اگر کند و نخواهد که بفرمان آید از جهت کسی که جزوی تعالی کس نداند و مثال از برای طاعت  
ارادت از از رخا می نمایند اگر خواهد که کمال ثبات و اظهار عصیان بین خود کند و او را بکار می فرماید و نخواهد  
که بنده آن کار کند و عصیان او بر مردم ظاهر گردد و در کثرت شوق فائده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان  
و ابراز نموده آن علم از نیست تا پیدا کرد که در طبع کسبت و می گنیت و خدا علم حقیقت الحال و للعباد افعال  
اختیار را بپایه ثبات و یقین علیها و با وجود آنکه همه بارادت و تقدیر الهی است بنده  
ناعل مختار است و فریاد کار خود اختیار می و از اولی است و افعال که از وی صادر شود و بجز و اضطرار  
نمود و ثواب و عقاب هر مرتبه برین اختیار است که وی دارد و اول باید که معنی جبر و اختیار دانند  
و حقیقت این مسئله ظاهر گردد و که حقیقت به آنکه صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه بجزی تصور

پس اگر بخواهیم طلب و طایم هیچ اوست از باطن نوری جوهری و متبونی پیدا کرده و بر بی آن شهود و بخت  
و بی حرکت کند و اگر مخالف معنائی طبع او بود و مقرر کرد که این را از این چیز در دل وی اغتدا از وی حرکت کند  
بعد از آنکه نسبت به می بین از پیدا شدن شهود و غفرت لطف و ترک آن بر او بود ممکن بود که کند یا نکنه خواه  
در مرتبه تصور کند که قدرت قریب لطف در آید به پیش از تصور که از مرتبه فعل در زراست و این حرکت او بی حرکت  
اختیار می گویند آن فعل را که برین حرکت مرتب کرده و فعل اختیاری نامند نوع دیگر است که این تصور و اختیار  
شوق و جوهرش در اینجا باشد حرکت صادر گردد و بی جوهرش جدا که حرکت معنی و این حرکت را جوهرش  
و اغتدا از وی گویند که مراد از اختیار در اینجا معنی است که گفته آمد پس انکار آن حکم آن و از آن کسی گوید آدمی که  
غدار و بضر ندارد و آخرش آدمی بر اختیار واقع شده است و طیف می بین سرشته اند کسی گوید که حرکت  
و بی و افعال در این تخیل نوع دوم است این انکار هیچ عاقلی تبیین ندارد و لیکن اشکال در است که آیا  
بعد از حصول و احاطه علم دارد است از بی و فضا و نقد را بی تصور باشد که این فعل از آدمی بود و دنیا بود و  
آنها گفته نامند زیرا که خدا تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که وجود آید  
خواه بی اختیار چنانچه در حرکت و نظری و خواه با اختیار اگر فعل اختیار است پس او را اختیار کردن بوجود  
کردن آن فعل اختیاری نباشد و نیز آدمی را اگر چه در تخیل اختیار است لیکن در مبادی آن اختیار ندارد و بعد  
و بدین و او را که کردن اگر آن مری طلب و است انبعاث شوق و خواستن لازم است و وجود حرکت  
از وی واجب است و اختیار او باشد اما این اختیار او را واجب لازم کرده و جوهر از معنائی اختیار است پس  
آدمی اختیار دارد و لیکن در بسیار خود اختیار می اندازد همان سخن آید که گفته اند مختار فی فعله و جمیع  
اختیار خود به عبارتی دیگر اختیار بالصوره و جبر المعنی و حقیقت این معنی مثل خداوند را قبول یا اختیار رسیده  
مقام حیرت و اعتراف بجز و سکونت و مرجع و آل کلام ایشان درین مقام باین آیت است و لا یسأل  
عما یفعل و هم یستلزمون و هر روز درین موقوف نباید استاد که در درای آن سری عاقل است حضرت  
امام جعفر صادق که گفته اهل طریقت قد و اهل حقیقت است میفرماید که لاجرم و لا قلی را و لیکن این امر  
مفروض حقیقت که ادعای متوسط است میان جبر و قدر جبر می باشد که میگوید آدمی را اختیار  
نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر در مرتبه قدر است که گویند به اختیار آدمی است و آدمی  
در کار و بار خود مستقل است افعال و مخلوق او است پس میفرماید که این هر دو در مرتبه اطلاق است و لفظ و نظر

در این حرکت و اختیار و جبر و کفر و غیره

هم به حق تو می باشد میان این و آن و لیکن عقل در یافتن این امر متوسط حیران و سرگردان است  
 و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال باشد که خواهند معتقدات را بعقل ثابت کنند  
 و یا تخریبی که بعقل ایشان راحت نیاید و معقول ایشان نیست و مقصدین آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما  
 ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت قرآن است که مطلق است باین که همه بقدرت و ارادت  
 اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود  
 بر ظلم کردند و ما کان الله لیظلمهم و لیکن کانوا انفسهم یظلمون و فرمود و الله خلقکم و ما  
 تعلوا علیه و در این آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خلق بخود و نسبت خلق بایشان پس تا جارا را ایمان باید آورد  
 که هر دو حق است و اتفاقاً و کرد و خلق را از خداست و عقل از بند اگر چه بگوید آن را برسم و غیر ثبوت شریعت و امر و نهی  
 فرما اختیار است پس قایل شدن بآن ضرورت ندارد و قد نذرناکم علمیم شده و پس اختیار نیز از وی  
 چون هر دو از شرع معلوم شده باشد چه بر شرع و جدال چیست باین هر دو باید آورد و اینجا اتفاقاً و متوسط لازم  
 آمد و فی الحقیقت نوعی در بین سزا و علامات بطالت مباحث است و هیچ علمی و هیچ تحقیقتی بر حکمت آن  
 موقوف نیست که یا بیدار و حقیقت امر همان است که نزد خداست اعمالی اهل و بسرها خلقی له اگر چه بسیارند  
 غیر شرع تردد و خطبائی در باطن است بلکه ایمان به این باید که تحقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شرع  
 بشنوی مقصدین کمی و اگر ایمان از بر قوت حکم عقل خود و شریعت بر حقیقت ایمان بخود آوردند باید و اورا اثبات  
 این مسأله را اولی همین مسکک می باشد نیست و موافق وضع رسالت نیز همین بود و بگویند و طبیعت ظاهر است  
 است چه توان کرد حق تعالی را از خطا و غلطی بکار آورد و ایضا بگوید و الله یضلل من یشاء و یهدی من یشاء  
 هر چه بخواهد هدایت کند و هدایت در غفلت در غیبه خداست سخنان و تعالی هر چه بخواهد بگوید و هر که را خواهد  
 راه داد است بر هر که را وی گمراه کند و بگویند بر راه راست نخواند آورد و هر که را براه راست آورد کسی نتواند گمراه  
 کرد کتاب سوره باین مطلق است و با وجود آن نسبت به باب اقران و پیغمبر صلی الله علیه و سلم نسبت  
 ضلالت به شیطان اجماع واقع شده پس باید هر دو را یا باید آورد و افشاء کرد و تحقیقت در این نوعی  
 داریم راه راست بودن و میرا راه راست بودن و مقصود رسانیدن آغشی دوم مخصوص بجنب کبریا  
 است از دیگر نباید و این معنی اول قرآن را در رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه  
 است میباید و لیکن بر راه راست بودن و مقصود رسانیدن از خدا است پس ایضا بگوید و الله یضلل من یشاء

و بر در است آنچه بجزر السبب بدایت ساحت اند و سلطان را سبب عملالت و در حقیت چهار خداست  
و الله الهادی و منه التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تنعيم اهل الجنة و الجنة  
يعلم الله و یزید الله و یقول منکر و نکیر حق یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت است  
قراست و سراد بقبر عالم بر فح است که در مطایفه است میان دارد دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق اهل  
عالم و رحمت و عذاب طبعان و رزاق و نعمت باشند جز آنچه وی تعالی خود بدید آنچه خود خواهد و منکر و نکیر  
و فرشتگان عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آید و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی  
سوال بکنند اگر متوفی تعلیم اهل حق جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت و رزاق و نعمت بود و چون نوزاد  
در خواب یا صحت رود و در قبر روح وی از نعمه ارباب جنبت بود اگر نگفت و رحمت و عذاب بود و قبر وی  
کوچی از کبریه ای و در زنج بود آیات و حدیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت  
آن معوض بعد اهل جلال شانه داشت خواه با عاده حیات یا مقابل روح یا بغیر آن بوجهی از وجود که متدار  
مطلق داند خواهد و بحقیقت نزد اهل سنت جماعت نیست منظر او را که نیست و بعضی عدا گفته اند که منکر  
و نکیر و فرشتگان گناه گار از ایشانند و فرشته های طبعان را هم بشیر و نبشیر نام بود و این سخن مخالف  
از غرائب نیست در احادیث و کثر آن کم توان یافت و نیز گفته اند توانند که ملائکه سوال جماعت بکنند و بعضی را  
منکر نام و بعضی را نکیر نام بر هر هیتی و شخص از آن جماعت موجود شوند چنانکه در کتابت اعمال میزند و ملک موکل شود  
تواند که در شخص باشند که در مکتبه متعدده در زمان واحد مثل می شده باشند و الله اعلم و صاحب خلاصه و باری  
در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از دفون کردن میت است بلکه بعد از غیوبت مردم و چون  
میت را در تابوتی بپوشند به میت نقل وی بیکانی دیگر موصول نگردد و اگر در زنده خورده است هم در شکم  
او موصول شود و نهی واضح است که انبیا را سوال ننمود و اگر بود از توحید و احوال صحت بود و بطریق تشریف  
و تعظیم و در سوال اطفال متوفین نیز احتیاط است اکثر بر آنند که موصول شوند و لیکن ملائکه بعد از سوال نفقین نشان  
کنند و بگویند که بگو الله بلی و یعنی الاسلام و نبی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی در عهد  
کرد و در اطفال مشرکین امام ابو حنیفه توقف کرده اند و بعضی بزرگواران را باشند و بعضی گویند که بهر جهت  
و محمد بن حسین گویند که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را مگر عذاب نکند و چنانچه سوال بود از جهت عظم  
اوله و امام ابو حنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقفت کرد و کافران ایشان را عذاب باشد

این عبد البر که چون هرگاه بر سوال بود و بی سبب و سبب عدلش است و مناسبت را سوال بود و  
از شایعین گفته اند که احادیثی است که مستثنای شریعت و مزالیطی سبیل باشد و آنکه در هر جمیع پادشاه و امیر و  
هر شایع سرور ملک خوانده و او که بعلت استقامت با اسباب مرده و زنده یافته است و حدیث جمیع است  
و ترمذی و این عبد البر ذکر کرده اند که سالی قریب از خضایع این است عظمتی است و گفته اند حکمت و تخیل  
نواب ایشان در برنج تحیق و ذنوبت تار و زریاست پاک از جمیع گناهان بر خیزد و در شرح عقیده طحادی  
بیشتر آن گفته و تمیز و توقف نیز نقل کرده است و گفته اند و دیگر که در احادیث آن است که در ترمذی  
مقتدا کرده و ما و ما و اگر کسی از اینها دم زند تمامه و نماید در حلال آن بسوزد و حقیقت آن ما و کرده و هر صورتها  
صفات فیه افغان عقیده و تعلقات است نیست که در این عالم با و کردیم مثل ساخته اند و ذکر شده اند و از ایشان که  
است یا بجهت اطلاع شایع بر عدد و اصول صفات و در اینان و اعتقاد بدان و استمال آن از امور آخرت که  
صادق بن ابان جزو این است و در حقیقت یکی آنکه وجود ما و کردیم و گزیدن ایشان نیست در واقع  
ست و در خارج و در دهست و لیکن آنرا چشم نرسد و آنرا دیدن بر آنکه در این عالم چشم نرسد به عالم ملکوت هر کس  
خواهد کرد یک یک عالم رسید و چنانچه بنیاد و بعضی اولیا آنرا بهر سبیل را و روانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
میداد و چنانچه آنرا بنیاد و بعضی اولیا آنرا بهر سبیل را و روانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
اجسام بود یا روح اگر کسی در پیش کی باشد و در هر کس ما بود و خداش نماید تواند دید و اگر نماید روح  
را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت و استیجاب و طریق ادبی آنکه اعتقاد کنند که دیدن  
این ما و کردیم بر مثال دیدن در خواب است که ما و کردیم و گزیدن ایشان و متعالم شدن نایم نسبت بومی  
موجود و واقع است اگر چه در خارج نبود و اگر چه مقصود است از اینها که اصل است لیکن این اصناف لا جان است  
و لا اول حکم و اسلام و الله الموت و البعث حتی بر اینچنین بر و در کار دینی هر ما را از کور و زنده  
گردانیدن خلائق با دیگر حق است تمامه قرآن و احادیث بدان ناظر اند و در اعتقاد دین اسلام  
برین مسأله است کسی که اول از عدم صفت و نابود و محض پیدا کرد و از عدم عدم بوجود آورد و بار دیگر نیز قادر  
است که پیدا کند و هو الذی یبدی و الخلق ثم یعید و هو الهی بعلمه و حقیقتی که از آدمی  
نزد که منشاء انبعاث و نشود نایمی او شود باقی دارند و از عجب آنکه بگویند و در زمین پنهان هستند  
چنانچه گویا در صحرا بنزد اول باران بر دید و میان زمین و در احادیث آمده است که با و نیستی

در آسمان مبارک پس موی از زمین برآمد و حیوانات دیگر غیر ایشان از کانه میبایم و طیور و حشرات نیز منقوش  
شوند تا حکم مطلق قضا بر ایشان از یکدیگر گیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص  
خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوشت شمشاد را که گوشتی بی شلخ رازده است بلکه مورچه را از مورچه که  
بناحق ریخته است قصاص گیرند و چون این سنگین و تیز احتصاص ندارد بعضی علماء گفته اند که طفل  
را از طفل سینه قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را بعد و سانه و آن حیوانات را که کول  
سند و اند خاک بهشت گردانند و خود بهشت و نشو و نما شود و نفع صدور اول در میان قیامت شود و بدان اهل  
زمین موی در پیش پیدایند و موی در پیش پیدایند که حیوانات از دهنها بر میزند و تسبیح جان داران  
بمیرند و ملاک نفع در جنان فرموده بودیم نفع فی النصار و فخر من فی السموات و من فی الارض الا ان شاء الله  
و نیز فرمود نفع فی الصور فضع من فی السموات و من فی الارض الا ان شاء الله دوم برای بهشت  
احیاء از قبور باشد که بدان مردمان از خاک بر خیزند و مشرب شوند چنانکه متصل همین آیت میباشد و نفع  
فیه اخری فاذهبه قیام منظر من و جای دیگر فرمود و نفع فی الصور فاذهبه من الاجلالت  
الی ربهم ینسلون و فاصله میان دو نفع چهل سال باشد و نفع من فی السموات و من فی  
الارض معلوم شد که اثر این نفع و صفت شامل حال تمام اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه  
و استفسار الا ان شاء الله جبریل و میکائیل و اسرافیل و غریبانی در حور و خرنه و حله عرش و شهدا را اراده  
کنند و اندوگای نفع احیاء قیامت گویند و گاهی قیامت گویند و زبان ممتد اراده از ابتدا ای امانت تا  
و تول جنت میر قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذر هر روز این احوال بر مردم میگردد و مردم  
به روز از روز قیامت و در غفلت اند و در خبر شایع در خیزن در شکر و قوت شام که در آید قرع و موی و خوشی  
و خوشی مردم و تمام بانوران راه یابد و همه در خانه ها و آشیانه ها در آیند و در کجها در خرده و چون شب شد  
بخواب بروند و بخیرند و حلاک شوند اینجا اثر نفع اولی ظاهر شد تا گاه صبح در خند و همه بی اختیار بیدار شوند  
و بر خیزند و مشرب شوند اینجا اثر نفع بعث و نشر ظهور آید فحسان العا و کیمیت و الیه النور و المؤمنین  
حق سبحانه و بر کشیدن اعمال بنده گان روز قیامت حق است اگر چه علم و ی تعالی بهر محیط است لیکن  
در ضمن آن حکمتی نیست تا بنده گان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و ممکنه ای دیگر جز از وی کسی نداند  
و بحقیقت بدان و غیر آن مفضل بعلم و است تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق است که وی بنیان

جمیع است و او را دو کیفیت است که آن محسوس و مشهود و هر کوزه مقبض را همان و درین اندر سلطان رسمی است و عقل  
 عز و ادب است کرده اند اگر در یک پدر و بی اسمان و درین پدر و بی اسمان است نه بنده کجند و گفته شد  
 از جانب بن عرش مقابل جنت بیاید و گفته شد از جانب عرش مقابل بنده یعنی گویند مراد از میزان چیزی است  
 که نوی سفد از همان معلوم شود و هر کیفیت که باشد مراد معنی حمل است و میزان تمثیلی است زیرا برای آن اینها  
 همه نادیده است و اصل همانست که نظر آنکه در حدیث است ایمان آورند و بحدی که می عقل از جانزد و در میزان  
 با ائمه است و حق تعالی قادر است که اینک اجسام گرداند حسنها را اجسام نورانی کند و سیات ظلمات  
 یا مصیبت اعمال که در آنهاست خفتند عقل حوادث فراموش و حدیث بطاقت و ولایت برین دارد و بطاقت  
 یا کافه دارد اگر گویند که در وی سخن متعارف نرسند و مراد اینجا آنست که چون گفته شد سیات یکی بسبب آب  
 در کافه پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن گفته اند از نزد و بدان را حق آید یا اصحاب اعمال  
 و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و مصیبت اعمال بسبب افعال بر آن شده اند و جمیع  
 سوارین و قول وی سبحانه تعالی و یقیم المیزان القسط لیسم الله البیضاء یا مستبارقده و آنرا  
 باشد ظاهر است را یا هر بنده گان را یا هر نوع عمل این میزانی باشد یا اعتبار بقدر و وزن بود یا از جهت ثروت  
 جزو خلقت وی بود و وزن اعمال کسی که او را در غلبه بنود و آنکه او را طاعت باشد از جهت انفسار  
 ثروت و تقییم یا ثنائی مصیبت و تقبیح باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را  
 حسانت نبود و نوزاد که صورت حسانت در تقییم نداشتی که اگر رفتند گویند که عقل گفته میزان آخرت  
 بر عکس میزان دنیا است و علامت فعلی از فعلی گفته بود و علامت از نفعی منفعی بر عکس بطاقت مردان کند و اعلام و علامت  
 دنیا که اعمال بنده گان از طاعت و معاصی در آن ثبت بکنند حق است و معاصی از کتاب الهی نشان  
 به دست راست دهند و کافران را به دست چپ از پس پشت باین معنی که پشت چپ بهشت بسیار  
 یا از سینه بجانب پشت بر آرد پیش از برای غیر بر بیان سونمان و کافران و غرت مومن در سینه  
 که نزد کنان در آنست که عطای کتاب بین مخصوص مومن طبع باشد یا شامل عیصا نیز بود و بعضی گویند  
 که معصا نیز به دست راست دهند و لیکن بعد از اجرای وجه و اخراج از نار باید به دست راست دهند  
 و چون چون نکند مگر بعد از آن اثرات یا بر سر است و بهشت و بهشت بکشد و آنچه بهشت با احکام کتاب  
 اندهند بلکه احکامش را بر وی بخوانند و حق آنست که احوال فاسق درین باب است و ثواب است و ثواب



از وی سزاگ است و این همه ضحایی است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند و استناد علم و الحساب  
حق مقصود از کتاب حساب است چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد و السؤال حق پس  
وی تعالی از بندگان که چه کار کردند و از خطا عست و معصیت چه در زمین حق است و از ملکه نیز حساب گیرند  
در حدیث آمده اول حساب از جبرئیل این گیرند که چگونه امانت و می را با بنیارسپاسیده است و در بعضی استناد  
آمده است که اول حساب لوح را بود و او را حاضر کردند و وی از معصیت خداوندی بگریز و فرمان نمود که تبلیغ  
علوم بجزئیل که کردی گواه تو کسیت بگوید گواه من اسمی افیل است اسمی افیل را حاضر کردند و همه اعظم معصیت  
سوال و کبریا می داد و الجلال لرزه بر تن افتد پس پیغمبر اثر حاضر کردند و از تبلیغ وی داد که الیانی رسالت  
برسند و اولی پنج از عبادات سوال کنند تا شش و از سعا تا شصت و از سعا تا شصت و از سعا تا شصت و از سعا تا شصت  
و سیات مخصوص را بطالم در روایت آمده است که بعضی نماز مقبول متعابله دانگی رود و در بعضی روایات  
آمده که هر وی را اگر فرضاً ثواب هفتاد پیغمبر بود و نصف و انک با وی نجاست افتد در بهشت نه در کعبه تمام  
وی از وی را عینی نشود و همچنین در روایتی که در پیش و خواجیه بر ستر راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته  
ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ یکی نفهمیده و عوام در غفلت و علما در لغت و در لغت و در لغت و در لغت  
و جمیع خدایان هیچ جز از این عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز را بنیاده خواستنی  
شغول و یکدم به خود و مرگ و آخرت و احوال آن نه فان لله و انما الیه المرجعون اکنون بر حمت  
خداوندی فکر که اگر بنده خضعا فرار از حق گوید از بهشت برین بنیاید و گوید که این بهشت را که می خرد و گوید خداوند  
که توانم که این را بخرد و دشمن آن گرانست فرمان شود و تو می توانی خرید و دشمن آن در دست است اگر این حق  
که بر برادر سلمان و آری و برای و میا و کنی این بهشت ترا بایشند پس وی را حقی می شود و بخشد و نیوزد  
حدیث آمده است که در وقت سوال مؤمنان را در ستر رحمت و کثرت مغفرت خود در آرد و چنان پرسد  
که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم اگر تو بر حمت خود بخشدیم و کتاب جنات بدست  
و بدو کاغذ آن و سنا و قمار و فضیحت کند و منادی در دهند که الا لعنة الله علی الظالمین و سبحان ربی  
العدل العظیم و الفضل العظیم سبحان سبحان فضل وی کار خود می کند لیکن ترسی از عدل است بیعت  
اگر در دنیا یک صلواتی کردم و غزازی که بپوشیدی بر من این بیعت را خواندی دیگر را بخوان بیعت بهندید  
گر بر کشد تیغ حکم بمانند کرد میان هم و حکم در جانی میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

ولا هم يحزنون وریای دیگر میگوید لایسالی عما یفعل و هم یسألون خبر عجز و حیرت و بیچارگی  
کاری نیست باز ایان بهر دو باید از باری حکم دوست و الله علی کل شیء قدیر و انکشی عن حق  
سید رسول راضی الله علیه و سلم روز قیامت خوشی باشد که او را حوض کوثر گویند و آنچه گویم انا اعطینا  
لک الکفایت را هم بدان تفسیر کرده است مسافت آن حوض یکماه راه باشد آتش از شیر سفید تر و بوشش  
از مشک خوشتر و کز مایه های استار مایه های آسمان غیره قوسش نر بر که یکبار از آب و می بخور و دیگر  
تشیع آرد بیگر و در خود حوض بحسب مسافت بکانه های مختلفه احوال است و کراشته است بحسب  
اختلاف ارباب است احوال مخالفان است چنانچه باطل بمن فرموده من صنعوا لی عدلک و با اهل  
شام چیزی اگر گفته باشند که پس مسافتی که معلوم و مسافت و می بود که کرده و بعضی از بعضی احوال نیست بخود  
بزرگان نیز در و یافته مثل شهر و غیران و خلاصی معنی بیان و مسافت و عظمت دوست گویند که هر چای بری  
و حوضی دارند چندی در رتبه و می و قریبی گویند که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و حوض بود که نام هر دو کوثر  
است و در فرات است که سانی حوض آن کوثر سیله ترینی بود در معنی الله علیه و سلم و در و حوض هر کوثر  
محبت و نشانه تقابل است شکل آنرا از آن حوض آبی عذره و در روایات آمده است که علی مرتضی فرمود  
است که هر که محبت ابو بکر مرتضی الله عنه را بوشش بود قطره از آب کوثرش در هم و الصالح طحقی  
پرد و کارشمالی را در قیامت بر پشت و در نوح پلی بنده از سوی باب یک تر و از بیخ تر و جمیع خلایق  
را بغیر از آنکه از می بگذرند پس بهشتیان از می عبور کنند و به بهشت و در آینه یعنی چون برقی فاطمه  
و بعضی مثل با و زنده و بعضی مانند بهشت تر و و بکند و عبور بر کس از محبت تفاوت مراتب بهر بر هر از هم  
این بود است و دو که این صراط مستقیم از دوست و دو در خندان بلغزنا و در رنخ از نده و ظاهر کتاب سید  
کفره و دوست و ان فمکم الا را حها در ان است که این مرد و عبور که مشام در و و صند و الا  
ما باشد ترا به لایق و حتی بالا بنیاب سید الرسل و مسخرة الله علیه و علیه جمیع و بعضی از باب واحد  
گویند انما یکبار و امرار و گدایند آنحضرت صلی الله علیه و علی و محمد و سلم را ان را آن باشد  
که کسی مسافه است که چند روز پیشی بخش گر خوار وایر مانده باشد نظاره حال و می ایشان را بهر  
و عکساری ایام فرات کرده و ایاتی ازین عباس آمده است که آنحضرت سر خود این آیه مخصوص است  
سما نظر و نه و و ای آنحضرت این مانده باشد و آنکه ازین از بالا است بگذر است

گفتن کرد و آخرتش به بنده مومن و نوا کند که جز نایم من خان نوزگ طغداد ایچی ای بیسن کامل نرود  
از سر من بگذر که نور ایمان تو زبان استفس مرا گشت محمد صلی الله علیه و سلم که نور انوار مومنان باشد پیش و درخ  
در برابر وی بجا ایستد نور وی که در با صهیال غلیل بود چه کار کرد اینجا که خود بی و سرط باشد تا چه نگذرد البتة  
حق و در خواستن رسل و انبیاء و اولیاء و اخبار و علماء و ملائکه که ایشان را در درگاه عزت آورده اند در حق  
باشد که گناه کاران را از پروردگار تعالی حق است و ادل کسی که فخر باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی  
الله علیه و سلم بود و فرود انظار شود و گاه او را در درگاه خداوندی چو پست در جابه عزت بوده است و در روز و زانو  
و جابه جاده او اللهم بحق جاده محمد و انظر لنا تمامه الملیان چون از منعت بپول موقت بجان نگیرد و حیران  
شوند بطلب شیخ بر آینه نواز و اینان را در بانی کند اول بنزد آدم صلی بر نرود و گویند که خوان آن آدم  
که در تمام آدمیانی بود و در کار است بدست خود و در بهشت بر منیت جایی داد و سجود ملائکه گروانند  
و اسماء تمامه شیخا ترا و او محنت شفاعت کن ما را که سخت روز پیش یافته است آدم صلی گویند که ایستادند  
درین مقام دوم بدون حد کن نیست آن شرمندگی که اکمل شجره که دم در فرمان الهی بر اه خطا رفتن زفته است  
این کارگر از نوح آید پس آدم حواله فرج کند و ایشان بشرد و نوح بیاید و نوح با برادر بیخیم اندازد و ابراهیم پیش  
و موسی بمبسنی تمام این رسل الوافرم صلوات الله علیهم جمعین شده منزه از لایع و بدو باشند و یکپس از دهم است  
این مقام قدم بین خوانند نهاد و تا در حضرت خاتمه محمد صلی که سید رسل و شفیع روز محشر و کبریم بحضرت  
الله صلی الله علیه و سلم من ذنباق و صالتا خیر است بیاید و عرض حال خود نماید پس می بر خیزد و در برابر  
عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا شرف عذر کرده بودند که عیسی ان بیخشتك سر لایع  
مجموعه و او خدایا ایستادن درین مقام ممکن نباشد و سجده در رود و حکم شود که سر از سجده بردارد و هر چه خواهد  
تجواه و هر چه گوئی بگو پس سر از سجده بردارد و بزبانی که در آن وقت در امور تدبیرش برود و کار خود را حمد و ثنا  
گوید و می از عاصیان را به بخشاید باز سجده درود و تسبیح و تکیه شفاعت کند و از ثالث که سر بر دارد و گناهان  
تمامه گناهان را بخشاید باشد پس یکپس باقی نماند الا آنکه قرآن بخند و نابر روی حکم کرده باشد یعنی کافران  
و منکران این صفت و آن حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم و کبر است و از اینجا خود ظاهر شد که گناهان  
همه را وی در خواهد و حمتیان بشفاعت بگری نماند مگر آنکه گویند که این بحث و صی بامنان وی باشد یا دیگر آنرا  
شفاعت در حضرت وی بود و در حضرت حق و الله اعلم و در حدیثی است که بجهت شفاعت

[illegible]

حساب بگیرند و اگر گیرند باستانی گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه به بند بخانه حکم کنند و شفاعة  
از آن بگذرند و اگر فرستند و گاهی بعد از بند بخانه فرستادن و عذاب کردن از بند برآند و بعد از برآوردن  
منصب عطا کنند پس هر گناه کار را در دوزخ یا دوزخ را امید واری است که شفاعة میسر و صواب و صواب و  
سلام علیه السلامی نزد منصب است در جاست بهشتی برسد ان شاء الله تعالی از بنیاد ظاهر شود که چه میگوید بهشت  
نصیب است بهشت ای خدا شناس بر چه بود که استحقاق گناه کارانند و انعمت را صلی الله علیه و سلم  
شفاعة بود و عام هر جمیع است بلکه جمیع مخالفین را و خاص چنانچه اهل ذمه و ذوار قبر شریف و کثرتین صلبه را  
بر روی صلی الله علیه و سلم حقیقت شفاعة را اعتقاد گویند که اخبار است از انعام کاس فروغ اشعه انوار  
رحمت بگردان صید کائنات صلی الله علیه و سلم از بارگاه قرب و غایت تمام بر روی که بصفت محاذات  
و در میان باب است و در میان صفت است از بنیاد انعام کاس خبر غایت که بر آید تا بداند یاری که مقابل آن  
باشد و در این محاذات است و شفاعة توجه و تابعی اصل آید و شفاعة اکثر از آنچه او را از اسباب نیل این سعادت  
و شفاعة انبیا است و شفاعة شریف است و شفاعة این و شفاعة در جاست و در شفاعة شفاعة  
و شفاعة محاذات و شفاعة است و در اصل بیان کافی است و مؤثرترین عبادات و توجهات در این باب کثرت  
در ذمه بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و سلم و شفاعة و شفاعة و شفاعة و شفاعة و شفاعة و شفاعة  
شفاعة عن ذکر العافلون و بالله التوفیق و شفاعة حق و شفاعة حق و شفاعة حق و شفاعة حق  
بر آن صفاتی که در کلمات و احوال و شفاعة است حق است و در میان جنت و نار احوال است گویند که جنت  
در آسمان اوال است و در چهارم یا فوق معوات سبع و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و شفاعة در سر و  
توقف کنند و یقین مکان هر دو علم الهی تعولین نمایند و در شفاعة شفاعة میگوید که شفاعة شفاعة و شفاعة شفاعة  
و نار در دنیا است و لیکن اکثر از آنکه بهشت بالای آسمان زیر عرش است و در شفاعة شفاعة و شفاعة شفاعة  
شفاعة است که در قرآن مجید میفرماید که و جنة عرشها السعویات و الا حرض پس وجود آن در مکان  
بعین نماز زمین و آسمان چه صورت دارد حال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برای یک جنت است  
جوابش در تفسیر آیه است که عرش جنت مفرد عرش است و ارض بود و قوی که یکدیگر پیچیده و پیچیده  
در جنت که در جنت است که چون فرد و در و اسرار زمین و آسمان نیز میگوید و شفاعة و شفاعة  
شفاعة جنت است که در آیه مراد جنت و در میان شفاعة است و شفاعة و شفاعة و شفاعة شفاعة

خیزد و در کار تعالی نه اندکترین خانه های بهشت مقصود دنیا و دوه مقاربان بود و الله علم و اما اعراض  
 یعنی مکانی که در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در قفاست و راحت بهشت و در خفاست و سخت دوزخ  
 به فضل صبح و نفس قطعی ثابت شده است و از بعضی سلف منقولست که از رحمت تعالی برای اطفال مشرکین  
 و اولاد آن فرستاده می آفریده است و اما بسببیکه میگوید که من قول با عراف را نه اسم که در حدیث در و دیافند  
 باج یکی از علما بدان رفته باشد انتہی و آنکه در قرآن مجید میفرماید که و علی الاعراف رجال یرون کل البسیما هم مراد  
 بدان بلند میهای حجاب و سوراخی است که نمایان بهشت و دوزخ زده اند اینجا مراد آن باشد مثل اجنبا  
 و شهید و خیار و یومنین و علما یا ملایکه در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیماء و علاست هر یک بشناسند  
 و خطاب کنند و همما مخلوقتان موجودتان بهشت و دوزخ الا ان سجود اند و مخلوق شدند  
 را که در قیامت نمایان جدا ازند و مخلوق کنند و قفسه دم و جوار میل آنست با قیامت و لا یغنیان  
 و لا یغنی اهلها بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان و ایم و باقی باشند و فنا پذیر شوند بیکبار که مراد  
 و زنده گردند و دیگر آن ابد حیات و بقا است اینجا موت را موت است و خلق نما بدین باشد و کل ما آخر بهر  
 البنی صلی الله علیه و سلم من اشرار الساعه و احوال الاخره حق خبر است  
 که خبر صادق از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که در زمین در را و نوبه است و صبح  
 و جال و دانه آزار من و نزول عیسی علیه السلام و فرغ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای قیامت تا دخول  
 جنت بلکه هر چیزی که وی داده و هر شئی که نهاده است حق است حاصل کلام و نه بلکه الحساب امنیت قبول  
 این معنی از کتب ما و ثبت معلوم گردد و الا یحیان لصدیق بانقلب قرار باللسان  
 ایمان راست گو اعتقاد کردن پیروز است و از عاف و قبول رسالت و دست بل و اقرار کردن زبان و گوشتی  
 و اذن بدان حقیقه ایمان تصدیق قلبی است اقرار لسانی ملائمتی است بر آن تصدیق از برای اجرا به  
 احکام و نظام هر چیز زبان ترجمان و دست مثلاً اگر کسی گواهی کند که من بر حکم بگویم که من از دست زبان  
 و تصدیق بل کرده و جان داد اقرار کردن و درین صورت شرط نباشد و ایمان بر دو سهیل مل حدیث حیات  
 از تصدیق با قلب و اقرار لسان و عمل بالا را کان است و بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل بهشت  
 که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است لیکن اصل ایمان ایمان تصدیق است ایمان را مبتدا و در حقیقت  
 و آن شدوی تصدیق است احوال طامات که خرامت و تمایج آن تصدیق اند نیز از دست نام و برگ و گل

دیسوہ بی سناخ و برکت میوه در حقیقت نام در حقیقت از دی بر نیفتد اما در حقیقت بر خود دار که کار آمد نیست  
بود جهان است که اینها فتنه باشند چنان ایمان کامل بهمانست که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن اسم  
ایمان و حقیقت آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن نفس قرآن مجید است که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات  
آن کسانی که ایمان آورده اند و با آن هم عمل صالح نیز کرده اند سیاق کلام در آن نکرده که حاصل ایمان تصدیق  
عمل صالح علاوه او و کمال دست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و او آنرا نیز دارد و مفهوم سخن اینست که  
آن دو چیز مغایر یکدیگر نباشند اگر هر دو یکی باشند این سخن در متفاهم عرف راست نیاید و قابل راست است  
بخطا کنند و دیگر آنکه ایمان مجرب و علم بصددقی بغیر نیست صلی الله علیه و سلم تصدیق و دیگر است و علم دیگر تصدیق  
عبادت از افعال و متبوع است که آنرا با نفاذی گویند و آن در حقیقت الفضل و است بزرگ قبول  
و نورانی و یقین و علم و استی بیش بنود نامه که از عرب علی الخصوص صلی الله علیه و سلم و تابعین و دیگران  
میدانستند که کسی حقیقت بر خود دارد آنکه درین چشم وی از نمانده شده است یعنی فرموده که ای عرفون انما برهم  
تمام اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت و صفات احوال و صورت و سیرت و مولد و نشا و نام  
وی صلی الله علیه و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها نکرده و چندین از زبان موسی علیه السلام  
تا قریب و در نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در بدین منوره اند و توطن کردند و پدران هر سجد از ا  
و صیفت میکردند که اگر شما بد ریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان جستند گردید سلام تا برسانند  
و پیغام ایمان عرض کنند و حقیقت انما تر و سابق بر درین علم از یهود کسی بنود تا آفتاب نبوت طلوع  
کرد و شقاوت از لی در کار نشد و پرده خفا بشی بر دیده بصیرت ایشان فرو نهفت و سجده و عبادت و استکبار  
در ما و بیکفر و انکار و ماندند اینجا عیان گردد که علم و عقل بی غایت و به است بانی کار گرفته و اثری  
نیارد و حجل و اجها و استیقتنهای البسمه هم خلا و علی این است که گفته شد نفوذ بالله من علم  
لا یفزع و قلب لا یخضع علم که به حق تناید جهان است و هو که یزدی و لا یفزع و چون ثابت  
شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و نقد او بوی راه نیست پس زناده و نقصان  
در ایمان نرود و چه زیاد و نقصان و عیسه و باشد که کثرتی و نقد دی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال  
داخل ایمان می بود زیاد و نقصان را زیاد و نقصان عمل بدان راه می بود و پس فلس پس این  
قول که ایمان لا یرید و لا یفزع که از انام عظیم ابو حنیفه کوسینه رضی الله عنه منقولست بی اشکال

و استنباه راست آمد و بحقیقه آن اشارت بخروج کل از حقیقت ایمان چنانچه در مذهب بل سنت و جماعت  
است تا در هر دو باید التوفیق و الايمان و الاسلام و احمل ایمان و اسلام یکبیت لیکن غالبیت مومن  
ایمان بقصد بن قلبی و حال باطن است و در اسلام خشوع و اتقیا و تقرب بپنج آیت که بریه قائلت الاغلب  
اصنا الله فانظر وان است مقصود اینجا نیست که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن مغایرتی چنان  
نیست و لا یغنی ان یقول انا مومن انشاء الله تعالی خلافتی در میان علما افتاده است  
که انا مومن انشاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت بلکه در حقیقت از ان منع کنند و شافعیان می دارند  
و باید که خلافتی در میان نباشد هر اگر مسمی تر و در شرکت تصدقین و ایمان قصد کنند و در ان باشد چه ترک و ترده  
سنائی خیریم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر عقیده ترک و تبیین بند که الهی و دنی محبت و ترک نفس و ابرام  
عاقبت یا تر و در حصول ایمان کامل نبی که اول تکسیر هم المومنون حقا بدان است رت می کنند گوید و در ابناء  
و اینها انگوید بهتر صورت ترک و تو هم تر و در ایمان خود و در زبان زرد و ایمان الباس بن غیر  
صاحبی باس بر اصل معنی شدت و غذا است و مراد و اینجا سکر است موت و معانی احوال عزت  
است که در وقت حضور موت مقل گردد و در اخبار آمده است که هر یک وقت موت جایی خود را می یابد  
مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین سه ایات ایمان آورد این ایمان و یک ششتر قیامت بود  
ایمان باید که غیب با اختیار بند و قصد و امثال امر مولی و اطاعت فرمان دبی تعالی باشد و ایمان  
این حالت نیست بود و اضطراب بود چنانچه در روز قیامت تمام کافران قریب آورند که ربنا البصرنا و سمعنا  
فارجعنا لنعمل صالحا انما موقفین خداوند اند که گوش ما شنو گفت و دین با بینا شد و یقین و یقینم که آنچه  
بیمبران تو خبر داده بود و ند و کتاب تو بدان مطلق بود حق است ملائکه بنیاد فرست تا ایمان آوریم و عمل صالح  
کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بجن در انوقت قایده ندارد و تمام اهل تن از اول تا آخر  
اتفاق دارند که ایمان بیکر مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الله تعالی یقبل توبه العبد المذنب غفر  
کنایت از حالت موت و شدت سکر است و سرسین بر روح در معلوم است و در قرآن مجید میفرماید قلهم یاک  
بنصفهم ایمانهم لما بل و بائنا یعنی ایمان در هنگام بدین باس و غذا با الهی نفع نکنند و بدین که  
میفرماید و لایست التوبه للذنوب یعلمون السیئات حتی اذا حضر احدکم الموت  
قال انی تبت الآن و غفیرک استلال باین آیه هم تر و صریح تر باشد چنانچه حال در و در مراد و دریت



باطن مرا تیره سابقه ستمها و علامات خبیاست و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی معجزان این آیه را که میزدند ان  
 بفسیر کرده اند و این آیه آخر که ما بر حق اندیم بعرض خود میگویند بعد از قبول توبه و ایمان در وقت حضور نبوت که آنرا نبی  
 و بدایه دلائل و مضبوطی ذکر کردم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرور و مقبول نباشد چنانکه ایمان  
 و نه سبب اکثر از شاعر و بابر دیدیم و فقها نیز همین است و نیز پس سببیکه از علما توبه باس مقبول است و دیگران  
 با اتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آید که باجماع است ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق  
 او و مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس و باس از حیثات و وقت حفظ اوست نه محل احتسار  
 و همین است معتقد تمامه علماء و مجتهدین و شایخ و معتقد ایمان است و لکن ادوی در زبان شیخ همه جا در موم و معتقد  
 و ضرب المثل کفر و استکبار را دیده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص و کفر و تفتیح و جنت است اوست فاعذ الله  
 نکال لاخرة و الا وای بابی دیگر میفرماید که یقیناً قوم به یوم القيمة فادرجهم الناس هر که لغت عجم  
 را بداند بعد که سنی یقیناً قوم است که او با قوم و راستش رو و دو کج میو او سر و ایشان چنانچه درند مسرت امر او  
 القیس که از متقدمین مشاعر عرب است و حدیث واقع شده است یقیناً انهم الی النار و ای دیگر میفرماید  
 و استکبار هو و جنود و فی الارض بغیر الحق و غنای انهم الی النار و ای دیگر میفرماید  
 یعنی فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او کمال و باز گفتن ایشان به که قهر و و الطش  
 الشدیدیم بخوابد بود چنانچه کافران گمان میبرد فاحذرنا و و جنود و و جنودنا هم فی الیم بس بعفر  
 و عذاب گفتیم ما او را و لشکر او را و لکن حقیقت ایشان را در دریای نیل فانظر کیف کان عاقبة الظالمین  
 پس بسین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا بگمراه شدند و نیز ای آن در دنیا و آخرت  
 رسوا شدند چگونه است و جعلناهم اجماع و یحیی الی الناس و اگر داندیم الی انما یعنی فرعون و او را  
 او را اما ما و غیره ایمان علی و در رخ که دیگر از دانش و در رخ دعوت کنند و یوم القيمة لا یغفرون و روز قیامت  
 یارعی و نصرت داد و نشو و ایشان را بیکه بخند و و مرد و و باشد و ایتنا هم فی عذاب الله و یا العیبه  
 و عیبه اذینهم من الملقب و حیوان و روز قیامت او و جنود و و از زمین و مقبوحان اند و کمال نیست  
 که دیدی و صفت ایمان که از قرآن شنیدی اگر وی مسلمان ظاهر و مطهر از دنیا رفت باشد هرگز او را چنین  
 یاد نکردی اگر او منافق و دیگر از جمله و اسراف و ظلم و استکبار بود بر احوال ماهی می که در خیاست و است حمل  
 کنند بصورتی و از او میگویند و یوم القيمة هم الملقب و حیوان و روز قیامت او و جنود و و از زمین و مقبوحان اند و کمال نیست

این آیه در حق مجنون و او را در بند با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و با هم میسر می شود و معقول و معنی که وی  
بدانند و در حق من مادی باشد و مسیح حاج او نکو بدید بیان حسن خاقیت و غیرت عاقبت  
باشد و در مدت عمرش کفر و عصیان و روز بد آخر فضل فرستاد و تسلیم حال او گردید بلکه  
بر صفت او است و کند و در حق جاب صفت یاس و خوان اسلام مذکور شده الا درین آیه که میفرماید  
خسفی ادا اولی الغفره قال آمنت بالله لا اله الا الله الذی آمنت به بنو خا و انما من  
له یاس ایا و یاس ایا آیه نیز بر مثال خبر می نویسد و می خواند و در چگونگی است و ظاهر ادای سخن و دانست  
که آن عالم هم عمر خود و کبر و اسراف و عتو و علو و کفر و زبده و موسی و یاس و دن عالم اسلام و حق و دین و قوم  
دی و عدل و انما که غدا بلیم کرد و نماز و آخر که از جنات یاس می شد و مشاهد غدا بلیم کرد و زبان و  
سدر و در و مان بهند که کنون ایمان و اسلام چه نایب و کند که عیان آید از دست رفتن و جاد و نماندن  
همه کفر و مادی و کما داشت امر و زلزله در دنیا نیز غنیست و در سوا کنیم و مرده ترا از قدر داری بر آید و نماندگان  
و محل حرمت عالمیان مبارک نماند که عاقبت کفر و طغیان و کبر با خدا و رسول خدا غنیست و در سوا آید  
در و یاس آید چنانکه مرده و فاضله الله لکال الاخره و الا ولی ان فی ذلک لعبد لمن یحیی  
امراه فرعون گفت قره یمن بی دلک ما فتکوه الایه یمن و یسبان بود و حکمت و روی آن بود که در کتب  
عمر است و در جاس کمال از دست آن نظام خلاص شود و چون نگردد و چنانچه اطفال و بیکر را میگردانند و باین طریق  
بود از توبه صبیانه و عبادت و خلاص و موسی علیه السلام از دست آن ظالم باطلان و وی بر عاقبت سال و دی  
و یسبان و است و الهام الهی عاقبت عالم نایب کال انقطاع روی خود و است که فرمود و انما لقطه ال  
فرع من السماء ان لهم عدل و او جزا ظاهر آمنت که در واقعیت عداوت بود که در عقل الامر و عاقبت  
عالم بود و هیچ بیامری با مسلمانان و یمن بنو اگر گویند معصود و عداوت است که در حالت حیات و است گویند  
یس قریه یمن بر دل نیز باجه است و در این بین فهم قرآن سینا بدایت باقی و وقوع در دست و در احوال  
و بطل است از قصه و نایب در لما یجتهدن به شیاع مستدین و متاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و  
ابشارت احوال است و نایب انما سلط ایمان و نظام حسن خاقیت او بود و یمن همه مشهور و عذاب  
اسل و در طبعان می باشد و است که یمن و یمن در عروه به کشته شده که حضرت معالی علیه السلام  
گفت باقی و چون نماند اگر فرعون طاهر و در عالم حق است و یمن که باطل و از اهل جهم

دارا باین تفاوت است درست بودی اگر گویند تشبیه باعتبار متن و استکبار و بی است که در حالت است  
گویند و زبان شریعت و عرف دین هیچ جایگاه است یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام با اعتبار حالت سابق  
که در کفر و عصیان و است مثل سازند و تشبیه به گردانند لان الایمان بحسب قبله چندین از روی سالی برش که  
مدت عمر در کفر و عداوت اخضرقت صلی الله علیه و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و با ایمان فرستند هرگز در  
شیع با اعتبار حال سابق نذمت و تشیع ایشان مذکور نشده مخصوصا در قرآن مجید با این کثرت و شهادت  
و قیظ و تشیع که در باره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از منیرخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی  
نکرده مگر شیخ محمد بن ابی الدین ابن عربی نور ابدی مضجعه در کتاب مخصوص و این قول با صحتی است بر قبول ایمان  
و معلوم شد که این خلاف جماع است یا فنی با پس از فرعون و یقین است که حالت او را که خرق حالت است  
و حلول موصی است بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک عرف نتوان گفت چون ثابت بقدا جماع که هر  
فرعون فنی با پس از وی از برای اثبات ایمان فایده ندارد و ایشان را نیز در فتوحات مکیه در انعام است  
و استنفا کفر کرده اند و در فتوحات میگوید که در پنج را مراتب و در کات است بعضیها اشعور بعضی در  
از در کات است و است که برای اهل دعوت عنود استکبار بر حضرت رب افزست که اندر اغلظ القول کفر است  
آفریده اند مثل فرعون و شهابه از اما درین کتاب بعضی مخصوص بر خلاف آن گفته است می گویند که این با  
بیان معتدل آیه قرآنی است حتی اذا اورک الفرق قال منته لایة تحقیق نه بر وجه ایشان همان است که در  
فتوحات بیان کرده اند و است اعلم بر تقدیری که نه بر وجه اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود و دیگر را چگونه  
قلب ان صورت بند و با وجود مخالفت جماع نماید است که دلیل قطعی است از دلایل شریعی اینجا محل حجت  
است غایت کار فاضل و انعام اصل است و تکلف و توجیه و تطبیق قول ایشان با معتقدات جماع نه آنکه قول ایشان  
بر خدا و معارض اقرار تمام اهل دین و ملت دارند و همین را نه بر وجه گیرند و اعتقاد و گفتند دیگر همه بر او  
رو و چنانچه از فضیله اهل زمان مشاهده می افتد نوذ با دست من الخلل و از لایق آن حضرت و بر این حدیث  
اگر خطائی و راجحه و رود و بلفظ همان دارد چندین ایراد نه بر وجه که مقتضایان حیرت و حیرت ان اهل عالم اند و چندین  
جای خطا و راجحه و اگر نه اگر یک مسئله از ایشان نیز خطا و وجه شود و حیرت و آن است که با وجود اختلاف  
و جماع ائمه رضوان الله علیهم بر این بر زمین چگونه ممکن است اگر اعتقاد است که حق از  
میان سایر ائمه بران ذات و وقت است بگو که دلیل بر این چیست و اگر محققان ائمه و اتباع است

علیه و آله اول انما بل منوبی و استب و در سال این بود بهر است و با حنیفانه نزدیک تر از کوبید  
 که ایشان از باب گفت و بیتی بنیان خلائق و قاین و صرافت و مواجید از ایشان با ظهور آمده است  
 که با وجود و خطا در سلسله شرعی ایشان خاد و در هر چه از ایشان درین کتاب گفتند از بی تفاوتی و زبانت  
 انفعان از حضرت رسالت بنا به سلسله انچه علیه و آله علم این حکایت و دیگر است اینجا و منیران نزد و انچه علم  
 بحقیقه انحال و قاین و صرافت ایشان بحال خود است که انحال است که در اینجا دم زده خلائق و احوال مواجید  
 مشایخ بران و بی که در سال سلسله افزیر کرده شد مسلم است این سلسله بی است سخن در و بی که از راه خیا کس  
 در و بی که در این قدر معلوم است که آدمی از سه و نسیان خالی نیست و غیر انجا صلوة الله و سلامه علیه  
 از خطا و نسل خصوص آنکه از در فتوحات میگوید و تا بعد از ایشان هر آنرا نقل میکند که در قرآن مجید آنجا  
 در خط و عذاب آن شده است اگر هست و خلود نماند است و در خوار است مسلم عذاب نیست پس خلود آن  
 نیز مسلم خلود این نباشد و حال آنکه جنابین عا و نیران مجید و افیع شده است در سوره مایه و میفرماید  
 و فی العذاب هم خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلد فیهم ما هانا تا کتابت در قیامت بعد از است  
 و در سوره الم تنزیل سجده و در قواعد اهل مملکت و در سوره زخرف ان المجرمین فی عذاب حشر خالدون  
 با وجود آن مسلم و کمال تنوع که ایشان در این غیر خود چه نباشد و انچه علم و با حنیفانه نصیحت آنست که حقیقت  
 در احکام که در ایمان از مواجید علم سیران نباید رفت و مانع آنکه مجتهدین باید بود و حضور خدا در مایه اتفاق  
 و اجماع و در ادوات اتفاق مانع مسامح باید بود و حسن ظن و با خدا و بر ایشان باید داشت و توجیه و تطمین  
 کلام ایشان با کلام علما و مجتهدین باید بود و در ریاضات و مجاهدات قدم می باید نهاد و کار کرد اگر مستعد  
 و کامل است و نیست صادق و مجاهدات توبی انچه از احوال مواجید و انچه اگر کثرت و بغیر است خود بر خود  
 انداخت و از لغوه و کثرت و غلبه در نیاب ملاحظه باید کرد و استیاضه باید نمود و البته الموفق و نقی الله  
 و ایام که لما یحب بر نبی شیخ ابن حجر مکی سنه سی و کتاب نزد ابرو کرده است که علمای آنست و مجتهدان  
 پس ازین آیه یعنی قول دی سبانه تعالی علم باید میقتضی انما انهم فلما سلا و با سنا اجماع کرده اند  
 که کفر و خون و بر نفوذ نرسل شک نیست و انفق و استماع را انکه با کثرت باید ایدم ایمان بر نرسل و بی هیچ و غیر نبات  
 بیش بر نقد بر سبانه صحت ایمان فرعون بانه تعالی ایمان نوی بر سبانه علی السلام و چه دنیا فیه و درین  
 آیت بدان فرعون مکرده پس ابن ایمان و بعد مکنه اگر کافر بی نرسل با رگوید است بر این ان لا اله الا

الذی استفتی به المسلمون مومن نگردد و نگویند و آن محل را قبول الله و اگر گویند که عمر فرعون سبزه  
نقرصن بامیان موسی علیه السلام نگردد و با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد و هر اسلام است که منع  
که عمری نقرصن بدان نگردد هرگاه که گفته شد برب العالمین رب موسی و مارون و رحمن اصناف رب موسی  
و مارون ایمان موسی نیز وجود یافت بکلمات قول فرعون که گفت الذی استفتی به بنو اسرائیل یا آنکه ایمان  
سوره ایمان بخدا و موسی <sup>الایمان</sup> است بفرموده رسول عین ایمان بر دل است پس ایمان هر کس موسی آورد و نه بکلام  
فرعون که در کلام وی اسلام ایمان موسی علیه السلام نه بصریح و نه بشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه موسی با وجود  
آنکه رسول و است اشارت شد با آنکه وی هنوز بنویسی کافر است و اگر گویند که بعضی از اهل صوفیه نقل کرده اند  
که ایمان نزد خدا نیکو عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد چون ایشان که بر تقدیر تسلیم  
صحبت نقل این سخن از حدیث اهل بیت که بر قول ایشان اعتماد و نقل باشد و مخالفان ایشان منع  
العقاد و اجماع کند بر ما وارد نشود و در قول ما با انعقاد اجماع است بر کفر فرعون هر چند که زیر آنکه  
میگویم که حکم با کفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان او است  
بالله تعالی بجهت عدم ایمان بر رسول وی موسی علیه السلام و اگر گویند که این عریضه بصحت ایمان اضطرار  
قابل شده و با ایمان فرعون رفته است بولش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا  
مخصوص اینهاست و آیه قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطمان ایمان باس و بعد از وجود آیه و حدیث  
الرفقات بنا و نقل کسی نتواند کرد و تفسیر آیه از اصحاب تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت  
و اجماع کفایت می کند و در مقصود ما چون ثابت و واضح گشت که ایمان باس صحیح نیست نه ثابت شد که ایمان فرعون  
نیز ثابت نیست و با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم محبت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم  
ایمان او موسی و مارون علیهما السلام و الصلوة این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب نزول اجرام و انحصار  
و تخصیص و ائمه اهل الباطن و السرا و الصلوة و السلام علی السیما الصادق المصدق محمد و آله و صحابه و ائمه  
بعین و الکبری و لا یموتون **العبد المومن من الايمان** چون معنوم شد که اصل ایمان تصدیق  
قلبی است و عمل چنانچه داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آید که عمل ایمانی  
بی عمل باشد و لیکن بصفت نقصان و نقصان این شیء را در تحقیقش خارج نگردد و بگویند که کمالش بر آرد پس  
ارتکاب گناه که برده مومن را از ایمان کامل بر آرد و از اصل ایمان و گناه محاسبه و دیگر داری بنده را

[illegible]

و این کردند خدا هم ایند و این موجب بل برای حقیقت است تحت سبحانه و تعالی بنده کن خود را و دوست  
ساخته است فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مومن قسم دیگر نیست و حقیقت اینست  
قد تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و سلم نشناختند که در جنب قوت و نور است و حی و حسیع گنا مان و  
معاصی صحنه این پنجان که حشرات با کفر خود نمکند سیاحت بر ایمان نیز الب نیاید و حضرت نمکند الاکمال ایمان را  
مگر آنکه بطریق استحکال در استخفاف بولینی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود دین کفر است  
و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه بختا و کند بحکم لیسیت و غلبه شهودت بلفظ کافر گردد  
زیرا که این منافات ندارد و بالتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل و بی ایمان نکرده است و سلمان شده است  
ولیکن جوهر و اعتقاد او بفرمان دل نیز و نه حقیقت و قی که مقارن باشد با خوف عذاب امید مغفرت و عزم توبه  
و با وجود این مغفرت نباید بود که شوی گناه صفائی قلب و نازکی ایمان از حیثان برود که نام نشان از ان نگذارد  
و دل را سیاه گرداند و قساوت آورد و یکس درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد شکل  
کرد و در طر کفر منفعت در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطه سیاه بر دل نشیند و اگر توبه کند بحال صلی  
باز آید و الا آن سیاهی شیع بر پذیرد و صفی دل و راتجام در گیرد و اگر همچنین خطبات معاصی مترکم و متواتر گردد  
و خطیبات و سیات احاط کند و سیاهی در سواد دل در رود و دیگر قتل ایمان را و استیغاس حسن حق را  
جای نماید ختم طبع درین بر گویند اینست کلاب سلطان علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و  
سنتم الله علی قلوبهم اشارت بر ائمت پس مصیبت اگر چه همی از ایمان بیرون نیارد و اما خوف  
آن هست که رفته رفته از بکفر کشد چهل سلامت در و قوت بر حد جز در رست و آن زمین از سه چیز نیست  
اعتقاد که مدح کند و خفته که بترس و رست نبود و مکانی که از سرادگر با بوی پناه گیرد و بخا و از حد ضرورت بترسد  
در مصاحات کند و توسع در مصاحات بوقوع در نهانست و مکر دماست آورد و وقوع در مکر دماست باز گاب  
محبات فرما خدا در سلام تمام شد از ان طرف دیگر در کفر است لغو دماست من و نک با بکله راه ترفی  
و نزل بجانب کمال و نقصان باین در طرین رود دل ایمان و واجباب و سن و نوافل استقامت و  
ثانی ضرورت و صلاح و مکر و حرام و کفر حقیقه کار بسته حال در میان خوف و حاجت و ایته الداعیه  
و اهل الکباب من المؤمنین لا یجحدون فی النار من ما اتی من تعویذ  
چون بنده باز گاب بکفر گردد و بایست و احادیث ثابت شده است همیشه بودن در نشن و نیز مخصوص

اگر آن در سران است لازم آمد که کتا چهاران در میان کباب پیوسته در آن نباشند اگر چه بی تو به از عالم  
 روح جده نگاه که تا در حکیم حل و سفا نه خواهد ایشان را در دو فتح به اورد و پاک گرداند و باز نشان بپوشد  
 در هر ماهه انا با و از با سیر و ن نیاند و امام حکیم تر خدی در دو در الاصول در حدیثی که از ابو هریره آورده  
 است گفته که بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی گمین نباشند و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی  
 و بیشتر در از ترین امة مکتب عصاة در نماز مغلا عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نغوز باشند  
 من ذلک داس ابی باتم و این شایع مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا  
 یغفر ان یشکک بیه و یغفر ما دون ذلک لمن یشأ من سبحانہ و سبحانہ و سبحانہ و سبحانہ  
 که ترک را یعنی کبر را هرگز بخشد باقی در شیت است از صغایر و کبایر یا نوبه و بی نوبه هر کرا خواهد بخشید  
 هر کرا را خواهد بخشید و بیکم می رسد حاصل نکند آن آمد که ادیان و قسم انده من و تو  
 و من و تو است و عاصی نیز در قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است و زنا را سمان و طبع  
 در تائب مخلد اند و در حجت بالاتفاق و عاصی غیر تائب در شیت برود و کار است تعالی اگر خواهد بقدر معصیت  
 اندیش کند و به دوزخ فرستد یا ترن جسد را بکند و در بهشتن در آورد و اگر خواهد عفویش کند و شفاعت  
 بای شفاعت و بی سابقه عذاب بختن و رشتد بعد ب من یشأ یغفر لمن یشأ و اما در شیت  
 در باب عفو و مغفرت گناه گاران بسیار است بیکم می رسد آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و ذکر کردیم که بآن  
 این حدیث است که الله تعالی بنده را در جسدش ایستاده کند و او را بنده عالمش را نفع کرد و اندیش بنده  
 که در آن جزئیات جزئی نیست و در شیت نامه که بجانب ثلاثین بود و هر جنات نوشته تا دیگران از وسیع  
 جزو جنات بخوانند و سیانش از نظر اغیار ستور ماند پس بفرماید و بی سبحانه تعالی که ای بنده من و دنیا  
 کمال تو بر شیدم و امر و از امر زید و دیگر در شیت ر که تا به جای توانست و این چه حکم است تعالی  
 عقل را در نیامد بی نیست که گوید که چرا کفر بچند و چرا یکی را بخشید و دیگر را بیکم و بیکم بایرید  
 پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاصت نرود و در وعده نراند که خلاص کند این محض کرم او است  
 عذاب که بران نیست اگر و عود انعام و احسان کنند البتة و ناکند که الکیم اذ او عود و ناکند اگر بفرموده  
 برسانند و بخواهند و زنی بر این اند که خلاصت در وعده و حید او قطع نرود و او آن که جبار او لازم  
 که تعالی عن ذلک و اینست که بفرماید انضام حکم و احسان و عید شرط شیت مقدر بود اگر چه در



بدان نکرده باشند و خبر و حد تمام مقصدا باشد و آیات و احادیث که در اینجا تصریح بحقیقت وقوع یافته است  
 نیز قرینه آن تواند بود و یا خود را در اخبار و عقیده اجتماع عذاب است و وقوع بالفعل یا مراد بدان است  
 و عذاب است بحقیقت اخبار پس کذب و تبدل لازم نیاید فافهم و الله الموفق و هو اعلم بالصواب  
 علی الضمیر چون ما برای کفر از گناهان و رشیت بروردگار ماند و صغیر نیز گناه است مواخذة و عقاب  
 بران نیز جایز باشد و الله تعالی اسئل سبلا من البشر الی البشر بشرین و من ذل  
 و میبیین الناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا و الدین بروردگار  
 تعالی و تقدس هیچ چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال مجا و صغیر گردد و زیرا که وی تعالی  
 فاعل مختار است هر چه بخواهد و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند و بوجوب  
 آن بر وی تعالی زیرا که عقل محکوم است نه حاکم الا آنکه وی تعالی بفعل و کردم و رفت و رخت خود چیزی چند  
 را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق و اولاد  
 بندگان و دین ایشان و فرستادن پیامبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه  
 و بوجوب بلکه اجرای حکمت و عاقلیت که بفضل عیم خود می کند و چون عالم خلوق را استعداد و قابلیت استیفاء  
 از خیرات عدس بی واسطه کوی و اتصال بلکه تعالی بنو بشری از آدمیان را برگزید و علم ذات و صفات  
 و افعال خود و آنچه صلاح مبدء و معاد ایشان و بران باشد مایه موت و سوئی خلق فرستاد و دعوت نشان  
 کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان جهت آید از علم و عمل شان بیاموزند و نیز وی تعالی  
 بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکو کاران ساخت و دوزخ را محل بدکرداران و معرفت کارمائی  
 که بهشت رسانند و از دوزخ بازدارد و بجز عقل ممکن نبود پس اینها را برانگیخت تا با کارهای خلق تعلیم کنند و بران  
 ولایت نمایند تا دیگر خلق را حجتی بر عهده وی نماند چنانچه فرمود الله یكون للناس علی الله حجة بعد  
 البصر و قوله تعالی و ما ارسلنا الا المرسلین و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم از حق  
 و سماوی و کلمات علمی و عملی بواسطت حضرت انبیا علیهم الصلوة استلام بحقیقت رسیده است و منبع علم خدوی  
 استعانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از اینجا نمایند و از آن سرچشمه آب حیات خود را برون  
 آید پس در جهان و در اینها است و حجاب است چیزی چند بران بفرمایند و آخرت شرح و تفسیر کنند و بتقریر فرمایند  
 بوجهی مختار و مباحثه و بعضی از اینها را که توان بود که چون حکمت الهی و حکمت باطنی و کمال شریع

و قبل اذ بیان نکته است در پی برشته نیت اولی درین سابق مانده بود و متابعت بنیام بر لایق نیت  
و فرقه دیگر تحریف و تصحیف نیز بران افزوده و تغیرات داده و جماعت دیگر نیز پیشند که حکم عقل و الفضول  
و او نام و خیالات باطله جدا از نیرانات و باطل بر روی کار آورده ابواب قبل و قال باز کرده باشند  
و اعتقاد آنکه حکما و عقلا مجبور یا صحت نهسته لال بی آنکه مواد و سباده ای آن سستی تعلیم از شاخج و سنا شده  
که نفع علوم و در دست اخبار انبیاء اند ایجاد علوم گرداند و رعایت بعد از طریق تحصیل علم تعلیم است باقی  
نیم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم بالتعلم و العلم بالتعمد اشارت می کند که طریقی  
الکتاب علم و عقل و متن قدر و مذهب و سخن است و اید علم بالمعجزات الکبائر و الالهات  
السا طعة المصدقین فی الیقین چون بر روی بران بناید انبیاء صلوات الله علیهم که دعوی نبی است  
و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت و بران صدق ایشان جزا است و معجزه عبارت از خارق  
عادی که بر دست نبی نبوت بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و دعوی از ایمان مثل آن عاجز آید خارق  
عادت چه معنی دارد یعنی حکم مطلق تمام امور را بسبب و سبب ساخته و مستجاب الی جهان رفته که آن امر را  
بی سبب ایجاد کند معنی عادت اینست و گاهی بقدرت خود و خرق این عادت کند و از بی سبب است  
رسول خود پیدا کرد تا دلیل نبوت است و بی معجزه فعلی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت  
پروردگار زمانی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یعنی است و نزد مشاهد معجزه بی اختیار مسلم  
بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در بقدر حق بی طاقت و بیچاره گردد و بحال با کار بر روی تنگ آید این حق  
افض است و جلالت او است چون دعوی بلند بود بران نیز و انچه از او اداید معجزه از عالم قهر و قدرت است  
که در محله و سطوت آن بای ثبات بجای خود نماند و همان اختیار از دست رود و بخلالت لایل عقلیه  
و نقلیه که گاهی چند است در رشته خیال و با وجود انچه داده و لهذا الزام خصم و اسکات وی جان و رعایت  
و شوادی بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نماند و چنانکه از دلائل کلامیه و فلسفیات ظاهر گردد و در هر  
میدان معجزه و معین کافران و کفر و جزع و جملت عناد و سابقه شقاوت از بی نباشد و اولاً کتباً آدم  
علیه السلام و اخرهم محمد صلی الله علیه و سلم اول و بنابرین آدم است علیه الصلوة و السلام  
و آخر انسال محمد بر بنده صلی الله علیه و سلم بقدر توانی و لیکن رسول و خاتم النبیین چون معصوم و برشته  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمال ابن تویم کلام خلاق بود و بعد از ختم اول این مقصود و نزد بران و کمال

بعد از وی امتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و با وجود علما و علماء ابا که حاکمان دین و محافظان مکتب الهی است  
کفایت بود و کلا فی ان الایمان علی دهرم باید که درین تسبیح انبیا صلوة الله علیهم تسبیح  
معین کنند اگر چه بعضی احادیث و قوی یافته که تا زمان نبی است و بعضی دیگر چهار هزار اند زیرا که در قرآن  
مجید میفرماید منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک میفرماید و بعضی  
انبیا را بر تو خوانده ایم یعنی تا ایشان را بر تو نبرده ایم احوال ایشان را تو نگفته و تو آنرا که این خبر در یک تنی  
باشد بعد از آن گفته باشند اگر چه در بعضی کتابها شده بهر تقدیر احتیاط و احتیاط و احتیاط است و البته علم دیگر بدانکه  
در نبوت ذوالقرنین اختلافت بعضی بر اینند که وی پسر ابراست و اکثر بر اینند که پسر شاهی است سلطان عادل  
و حق تعالی او را کشت و منقول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز چنین است و بعضی او را از ملایکه دارند  
و این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز مختلف است مشهور آنست که نام وی هکند است و بعضی  
و مرزبان و مرزبان و بر سر و غیر آن نیز گفته اند و این هکند بن فیلقوس رومی است و مصاحب حضرت  
که ملقب به حیات گرد و نیافت و هکند بن یونانی دیگر است که مصاحب سلطو و از ولاد یونان بن یافت  
بن نوح است که اخیل و الله علم ذوالقرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود و لقب وی  
بعد از موسی علیه السلام و قبول بن عبدلحن که از ائمه علمیه حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود و گفته اند  
چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بودند و مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و دیگر ذوالقرنین و دو  
کافر مرد و دو بخت فکر بعد از مرد و دو پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و تسبیح اسکند  
بن ذوالقرنین اقوال است قولی که هکند بن آنست که وی مالک دو قرن زمین بود یعنی دو جانب و که شریف  
و مغرب است یا در هم و کس بار هم و ترک و قول حسن بصری آنست که وی دو تصویر پیدا شد از آن  
او را ذوالقرنین گفته و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بعضی دو قرن پادشاهی  
کرد و مردی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نقلی بود که در جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد و جهاد  
ذوالقرنین گفته و از این کو اگر از اصحاب علی رضی الله عنه بود و پرسیدند که ذوالقرنین پسر چه بود گفت نام وی  
صالح بود که جانب راست سر و در طاعت خدا و خیر رسیدن و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
بجانب چپ رحمتی رسید و باز زنده شد از آن باز نام او ذوالقرنین است یعنی گویند که وی در خواب  
او را که جانب راست سر و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب با تو هم باز گفت نامش

دو القربین که نود و اندوه و در نبوت لقمان ابن احتی ایوب علیه السلام و یعقوب ابن حارثی بود و سینه  
 اختلاف است صحیح آنست که دوی حکیم دوی بود و یعقوبی بن بربر بود و آورده اند که دوی هزار و سیصد و هشتاد و سه  
 بود و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقولست که لقمان بنی بود و ملک نبود و چند شبی با همی که در سفینه  
 مراد حق تعالی او را برگزید و حکمت بدفت و مقل داد و در کتاب خود ذکر دوی کرد و اما خضر علیه السلام  
 اصح آنست که دوی بنی است معهود و محبوب از ابناء نوح و در قیامت باقی است از جهت شرب آب نبات  
 و معصی بر آنند که در نیست و اما قول بانکه دوی ملک است باطل است و دوی بقول مجامیر از علم و صلاح  
 زندوست و دوی نیز در انفران برده است نموده و حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته که حق آنست که دوی بنی  
 است و سخاو و بی نیرموانی آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خاء و کسر صفت او  
 و کسر خاء سکون خاء و نام دوی بلای بن مکان است و بعضی گویند که دوی اسپر فرعون است و ابن قولی غایت  
 غریب است و شاذ است و بعضی گویند ابن مالک است که برادر انبیا بود و بعضی گویند که سپر صلیبی آدم  
 علیه السلام بود و اندک علم و باطل و باطل و اتفاق صوفیه و بقول بنابر علی خضر در حیات است و جماعت از محدثین  
 مثل امام بخاری و ابن المبارک و حریمی و ابن جوزی انکار حیات او کنند و بنی و منسک منکران بآن حدیث  
 که آنحضرت فریب زمان رجلیت خود فرمود که هیچ جاندار نمی که بر روی زمین است بعد از صد سال باقی نماند  
 و ابن ران و ملاقات است و ملاقات بود و اولیا الله را بهر شریسته است و در آنحضرت و ملاقات کرده  
 است و تبرکت صحاب بعد از فوت آن حضرت آمده و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کان انحضرت جبال الزمان  
 بیش از ملاقات بود و بناسی ملازمت بر عرف و عادت است و دینی نقل اما حدیث از آن حضرت کرده است  
 که بعضی شیخ آنرا از دوی شنیده اند و در نبوت بریم و اندک ساره و ناجز و حوادام موسی و امام ابو حنیفه است  
 علیه السلام نیز قول آمده است صحیح آنست که نبوت مخصوص مردمان است در بعضی قرون مجید میفرماید که در آن  
 من قبلک الامم رجال الانبیاء و اگر چه نبوت دوی یا ذکر یا نبیا یا بنی است و کوراست و انچه بنده شنیده  
 از آنجا خبرم نبوت نوزان کرد و مراد از دوی اعلام و الهام است چندین فرموده است و دوی ربکالی التخل  
 و ذکر ما بین از جهت تشریف و اکرام است و الله اعلم و کلام کافیه مبلغان عن الله و دایم  
 معصومین غیر مفسرین است و بنابر این هر چه گویند راست گویند و هر چیزی که دهند از جانب خدا  
 دهند و مراد و بنی که گفته بفرمان دوی تعالی که شنیده اند و گمانان معصوم باشند چون بنجلم معجزه و عوای رسالت  
 نیست

ثابت شد لا بد بر چه رسول گوید از فضل گوید و صاحب الزین العابدین و اگر در حق گویند حکمت  
ارسل اهل کرد و اگر خود بی فرمانی سخن کنند و صحبت در مردم نفرت گیرند و بگرزند و از نصیحت ایشان  
تشنه نیامد و صحبت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی نهاده و سهواً و از صفای عبادت و بعضی حد  
گیره سهواً و غیر عبادت با نباشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست باشد مثل مرقه لقمه و تطیف خمر  
و مختار نزد هم و اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند از کبار و صفای عبادت و سهواً و این الیق است  
بعضی از تنبیح علوم مرتب ایشان صلوة الله علیهم معین کند و ذکر بعضی نعمت الهیه از این من اهل الهیه  
فی نزع القصيدة الابانة و اما و فروع سهو و سبب ایشان در آنچه متعلق بر سالت و ابلاغ احکام است  
یزینیت و در غیر این سهو و افعال جایز است چنانکه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه از خطا و  
لغات از حضرت انبیا علیهم الصلوة والسلام منقولست بعضی از اینها صحیح نیست و بعضی صحیحست آنرا محال  
و ایالات است که در نزد کوراست و ظاهر آنرا معتقد نباید بود و انبیا صلوة الله علیهم مغفولان نشوند  
مرتبه نبوت رسالت که حق تعالی بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگردد و رسالت بعد از  
نبوت ثابت است خود انبیا را نبوت بود و ایشان حی و باقی اند و موت بهمان است که یکبار شنیدند بعد  
از ان روح را بابل ایشان اعاده کنند و حقیقت حیات بخشد چنانکه در دنیا بودند کامل تر از حیات  
شده اگر آن نعمت نصیبت و نفع شریعت عمل نبوت نیست و اولیا از خوف عزلی و خوف غایت در دنیا ایمن  
نمانند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلاً و در مستغاث و مستند  
و از قبور بعضی فقهار سخن است ایشان گویند که زیارت قبور و غیره بر انبیا علیهم السلام از برای عزت  
اعتبار تدکرموت بود و باز برای ایصال نفع و استغفار برای مومنی باشد چنانچه از اهل آن حضرت  
در زیارت یقین صحبت رسیده است و مناجای صوفیه قدس الله امرایم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم  
برخ و دایم و باقی است و توسل و استمداد بار فواح مقدس ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام محمد غزالی  
حجة الله تعالی علیه گوید که هر که حیات وی بوی بزرگ و توسل جویند بعد از موتش نتروانند حجت این سخن موافق اولیا  
است هر بقای روح بعد از موت بدلالة اخادیش و اجماع علماء و جمیع الله تعالی ثابت است و تصرف در حیات  
و بعد از حیات هر دو است نه بدین و تصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فانی الله است و لقا بدو  
و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نیز در باب کثرت و تحقیق مقابل روح زار بر بار فواح و زو جوب

انچه کس از شرف کمال انوار و اسرار خود در ملک مقابل مرآت برآست و اولیاد ابدان مکتبه مثالیه سینه بود  
 که بدان ظهور نماید و ارشاد طالبان کشف و سکرا و دلیل در بیان بزرگواران نیست یکی از شایع گفته است  
 که چهار کس از اولیاد ایدم که در قرخود تعریف می کنند مثل تصرف ایشان در حساب یا بیشتر از آن محکم شیخ  
 معروف کریمی و شیخ عبدالقادر جیلانی رومی الله عنهما و دو دیگر را از اولیاد بیشتر شده و شیخ ابن سخن بسط  
 طلبه اگر خدا نخواست در رساله دیگر بنویسم ذکر آن تقریب افندی ازان در کتاب جویب القلوب الی دار  
 الجویب که در بیان احوال مینه منوره می کند تریز خود کرده است و الله اعلم **و افضل الانبیاء**  
**محمد صلی الله علیه و آله وسلم** بخت نبوت آنحضرت پیچرات نظایر آیات ساطعه است  
 که بتواستقلال شده است و هر سنیا بر سر پیچره مغموم بود از یک جنبش یا دو جنبش و آنحضرت را بحضرات  
 از پیش بود و در میان ان بود ازین جا نظایر شود که او را در جمیع اجزاء عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف  
 بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسها میباشد این علم بود که در ذوات شریف او باز یا و تنها  
 موجود بود و محصور آنچه خوبان همه دارند تو تنها دار کسی چنانچه فرمود انامید و لا آدم و لا فرخ و لا آدم  
 و بنی آدم و معرفت یعنی فرع انسان آباد تا آدم نیز و مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و سن دونه تخت  
 لوانی در معتقد و نظایر تریز و عرض تراست و فضیلت بعد از ان حضرت ابراهیم علیعلی است و بعد از دسیه  
 موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اول الزم اند که بزرگترین و حق ترین کسلس اند و صبر و فاجاد و انان  
 در راه حق از همه بیشتر است و از هم مجزات و بی صلی علیه و سلم قرآن عظیم است که از صفات الهی است و آدم است  
 عز و علایا قیمت بر مرد و مرد و اعصار و مجزات و دیگر ظاهر شده و گفته شد ان لعل متواتر که در حکم مشاهده است  
 از انبیا باقی است و اوضح بر این و بنیات بر صدق آنحضرت و فراموشی قرآن این یافته است که بر ملا و بر روی  
 تمام معصومان و بلغانی ترشیش که انفع فصاحتی عرب الله تمام دین داشت اعدای سیدالمرئین بودند بر خوانند  
**وانکنتم فی سرب عما فزلنا علی عبدنا فاقوا بسو سرفتمن مثله و هرگاه که تعارض ایشان**  
**نظایر از پیش نظر و کلام ایشان بود با کبر و دعوی ایشان در تصاحف بلاغت بکلام بر مرفت ایند** چنانچه  
 آنحضرت از جنس آن شد چه اکثر شیخات پیغامبران از جنس آن بود که تعارض و تضاد اهل زمان بدان بود و در جدا  
 غیبت اثبات نقص و تبیان معارضه غایت حرم و انهنایت تنها ملک و ششند چرا یکی از ایشان سرور قیامت  
 مثل آن نبیا و در کار او پیشتر اول بخت خود و پسین بود و چنانکه بکمال و محاربه و تعالی خود قدرت

که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان از دماغ و عام و صغیر کسب ایشان بود هیچ یکی را قدرت  
نشد که کلمه چند بر هم توانست بست و کلامی مثل قرآن تا بلیف تواند داد و اعجاز ازین نمی گذرد و قطعست  
که چون سوره اترایم رب که اول آیه قرآن است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فقها عرب که در باب  
سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه میاد و میخند و دیگر هر که را نظر بر روی افتاد و در مشانت کلام و طرز  
سخن می نگریست چنان میگشت که اعتراف می کرد که این کلام سخن آدمیان نماند و اتیان مثل آن از قدرت  
بشیر بودن است قوی از معتز که گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود و لیکن قدرت با بهره  
الهی صورت هست ایشان از معارضه کن میکرد و میری بزبان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و  
از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز حاصل است چه صرف هست ایشان با وجود قدرت و سر ص  
معارضه نیز اعجاز است و لیکن قابل این سخن که تا می که سخن بر توهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و نمیکنند  
بچه دلیل و اینست که انیان مثل قرآن و قدرت ایشان بود و حق آنست که عین را از اسوی الله قدرت بر اتیان  
مثل قرآن نیست آنان چه شد که ادای دین و مدعیان فضل و بلاعت از عالم فرستند قرآن خود بسیار بگفتند و بشنود  
قل این جماعت کافران و کفار علی ان یا قوی عبث هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم  
لبعض ظاهرا و دیگر سخن چیست و اگر تنوع بر صفات سینه و شمای مرضیه و اخلاق عظیمه و صلی الله علیه  
و سلم نمیکند یقین معلوم شود که وجود و شریف وی از مرتبای آیت و اعجاز و حسن و ناز است صلی الله علیه و سلم نیست  
بر جلوه جمال تر از دیگر است و هر قدر کمال تر از سایر دیگر است و اعجاز حسن را سخن نیست احتیاج به هر عذر  
و بنسب نوا اعجاز دیگر است و هو مبعوث الی كافة الخلق جمعان و صلی الله  
علیه و سلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهند او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت می و ابان  
آوردن ایشان و قرآن بشنیدن و هر قوم خود باز رفتن و دعوت کردن به خصوص قرآن مجید است و نزد اکثر  
علمای عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و شیخ جلال الدین سیوطی  
گفته که شک نیست که جن محکوم اند در امر باطنیه و تکلیف نباشد مگر بسبب از پیغمبر یا از صادقی که از زبانی  
روایت کنند مطابق بر آنکه از جن سخن بر سر مبعوث نشده در قرآن مجید نقل از جن میکنند که گفته  
انا سمعنا کتایبا انزل من بعض موسی معجده تا لما یأید ید یرید صلی الله علیه و سلم و الی  
طریق مستقیم ظاهر این آیه که ملائکت ایشان بر سر بعثت موسی و هدایت اید و سب

[illegible]



در جمیع احوال بود و خصوصیت بحالت معراج ندارد و قسمی گویند که دیدن جل جلاله است بدل است  
اعلم و اینست خیر الاصله است محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بهترین است همچنانکه بوی مهر و برتر  
پیغمبر است صلوة الله علیه و سلم جمیع در قرآن میفرماید که **تکذیب خیر منة اخرجت للناس الا نبوة**  
در حدیث آمده است که مدت عمر و تقیائی شما نسبت بزنان بقا و اعزاز منم سابق حکم بعد از حق تعالی مغرب دارد  
با وجود آنکه ثواب بیشتر از ایشان دهند و قد حال شما نسبت بیا هو و دو نصایح حکم آن دارد که مردی که بجز  
گرفت یکی را بر عملی که اچصح تا نصف نهما کند قیراطی تعیین کرد و دیگر را تا نصف نهما را وقت عصر نیز  
قیراطی قرار داد و دیگر را از وقت عصر تا مغرب و قیراطی کرد و چون شام درآمد و وقت اجرت و دامن  
شد بان دو طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراطی پس آن دو کرد و غضب  
در آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل یا بیشتر اجرت چرا که شرف گفتن یا بیشتر از شرط  
کرده و قرار داده بوم و اوم بانی بفضل نیست هر که را خواهم بد هم اول اشارت بحال بود است و ثانی  
بنصاری و ثالثین است بر حرم معفوره در در فضایل و کثرت ثواب من است متقدم و متاخر احادیث  
بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و خلائق و وقایع و عجایب غریب که از افراد این  
است بظهور آمده است از هیچ ای نبوده و نه از اخبار و شریعت **تکمل الشرایع و دینیه**  
**نامی الاکرام** یا آن شریعت محمدی کامل تر و جامع تر از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ  
جمیع ادیان است و چون که صلی الله علیه و سلم خاتم انبیاء و آخرین رسول بود و لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی  
نیاید و نباشد و کمال دیگر مرتبه بنو و بعثت لا تم مکارم الاخلاق اشارت بد است شریعت موسی علیه السلام  
شریعت قهر و جلال بود و اتم فی النفس و قهریم طریبات و منع غنائم و تخمیل عقوبات ناظر و دانست و موسی  
علیه السلام در عظمت و معیت و شدت و غضب بطریق اعداد دین بمرتبه بود که هیچ کس را تاب  
نظیر بر عظمت وی نبود و موسی علیه السلام بغایت منظر لطیف و رفیع و جمال بود و شریعت و سبب  
فضل و احسان بود که اعتقاد و بای و فانی بنود بلکه فعال بر ایشان حرام بود کلامی از تخمیل نقل کرده  
اند که نه جبر است از اجابت که هر که بر یک رخسار تو طایفه زند تو حرازه دیگر پیش وی مانند هر که بگوشه جانم نوشت  
زند تو را می خود را بوی شش در هر که تا یک مجلس شجیر تو کند تو تا دو میل با او که در و غیره صلی الله علیه و سلم  
انتم منظر کائنات و جامع صفت جمال و جلال و لطیف قهر بود و در هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی

اولست درهم بسین و طفت و فضل و رافت محبوی انما استحقاق لقول فرمود من ایشیه و رختند بیاسم  
 و درین فتنه بکشند که مال ما بعت اینست چیست بختنه نیکین دل بری و جانکشی بی جبار که الله آه  
 این بر خنده و در لب است و نور قنای و خلی اهل الطیبات و لجرم علیهم الجنان است نیز اشارت  
 بعدالت و توسط فریعت اوست و حقیقت عالی بعد از متبع بر و ثمالی حضرت صلی الله علیه و سلم و وضع شرع  
 و احکام و بی شکست گردد و باند التوفیق و اصحابه خیار الایمان اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم  
 اجمعین و غایت برتر و بهتر از بانی است اند که ایشان را بر در و کار ثقال برای صحبت و نصرت و اعانت  
 رسول خود برگزید و اختیار و تقویت این دین تویم و اما سبب این مطلب عظمی بایشان کرد و کافوا الحق  
 بها و اهلها و کانت الله بکل شیء حلیما چندین انبار و انبار در روح و فضل ایشان واقع شده است  
 که بنظر و این جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر است فرموده است که اگر کسی از شما افتاد  
 جبل احد طلا در راه خدا اتفاق کند بر نیم پانته جو که یکی از ایشان کند برابری کند و حدیث غیر القرون و غیر  
 نیز از دلایل این مدعاست و غیر آن دلایل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر از این کنی و ایشیه حال  
 مصطفی را دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی و اوسط با و دینی الهی را با  
 گشته و حرفت با جان در راه وی نموده و صحابی موسمی بود که آنحضرت را در حال جان دیده و از دنیا با جان فتنه  
 است اگر چه خود یک نظر نموده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست با آنحضرت تمتد بود و در جهاد  
 و غزوه و در خدمت وی حاضر شده و داخل آن شش ماه و شش ماهه آنرا که یک نظر دیدن و یک ساعت نشسته و در خدمت  
 مصاحب نگردد و بعضی گویند که خبریت و فضیلتی کردند که کور شد مخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختص  
 نزد جمهور علماء است که این فضیلت آنرا که یک نظر بر حال مصطفی صلی الله علیه و سلم انداخته نیز شامل است  
 و تحقیقست چنانکه نظر بر حال دینی دیدن و یک ساعت و مجلس نشستن و سخن از وی شنیدن و خبری نیلاید و کار  
 و یک گشتا که دیگر از آنجملات و اربعینات نماید و نکاید که انی ثوب القلوب و در فضیلت اصحاب است  
 بیس است که کسی که سخن کرده ابو عمر بن عبد البر است که از سایر علماء حدیث است و بخوبی کرده که خواندند  
 از این کسی نباید که در مرتبه ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث مثل اصحابی مشکل المطر که یک سر و اوله  
 خیر ام آخه استلال کرده و نیز در حدیث آمده است که از آن حضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما  
 که با این بنوا آورده ایم سزا تو بها کرده بهتر نباشد فرمود نعم توئی که بعد از شما بنیایند و دیده بمن

ایمان آورد بهتر از شهادت است و این مسعودی در صحیحی الله تعالی عشر فرموده است که امر محمد رسول الله علیه و آله  
و است تمام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاخته از آن نباشد که در غیبت بود ایمان  
و بعضی فخران کرده بودند با الغیب را هم بدین معنی تفسیر میکنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر  
جهان شود که لشکریان دست مثل گرفتن انگشت و زان باشند به دست هر که در آن زمان متمسک باشند  
اجزای مقدار اخیر چنانچه کس باشد پسندیدند یا رسول الله چنانچه کس از ایشان یا از مافرو بود بلکه از شهادت  
و اشغال این حدیث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق و محارجات که جمهور علماء بر آنند و مراد این  
که پسندان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه است و فضل  
بجزئی منافات با فضل کلی ندارد و مانا که خلافت ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که میگفت نظر در آن گفته اند  
از معنی خاصی که بمصاحبان و هم نشینان و یابی آن حضرت اند و با وجود آن هیچ کس نمی یابد آن تفصیلیست  
بر حال مصطفی صلی الله علیه و سلم بقیتی که بدان حاصل گردد و نزد اگر چه اولیا الله و صحبت منوی با کمال  
حاصل است و الله اعلم **و الخلفاء الاربعة افضل اصحاب** چهار بابا با صفا که خلف  
راشدین و ما بین مصطفی اند صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب نزد بزرگترین اصحاب  
او اند و فضایل و مناقب مجاهد و سوابق و ماثر ایشان در اسلام حذران است هیچ کس از اصحاب یا ایشان  
در اینجا مشارکت و مسامحت نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار روشن گردد و **و فضلهم**  
**توقیف بخلافه و المردب الا فضلیته اکثره الثواب**

بدانکه ایجاد و مقام است مقام اول آنکه خلیفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق  
است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذوالنورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم  
آجمعین و این سه نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات و طریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنه  
نزد بعضی بعضی حرج و حدیث صحیح است و نیز جمهور علماء است و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه  
سراشفاق کردند بر خلافت ابو بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه پیوستند  
و متابعت او نمودند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و انثالی ایشان بودند  
که بحال ایشان پل و دامن است و درین اصهارا نه داشت و در شان ایشان وارد است که هیچ افون  
لوصه لازم و اگر چه ابو المونین علی بن ابی طالب و عیسی بن محمد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه

زیر و بعد از آن الاسود که از اعیان و بر سر سینه بود ۵۰ اند در میان حقیقت اصحاب بیعت نکردند و  
لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در طاعت و انقیاد درآمدند و بر او مواتعت فرستادند  
و ابو بکر ایشان را نزد خود و طلحه و زبیر آورد و در خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است  
و من او را بیعت خود الزام نمی کنم اختیار بدست احد است و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگر را بخواهید  
او ای دانید و مصلحت بینید اول کسیکه با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بودند گفتند  
غیر از او ای خواهیم ترا بر سر میبندیم الله علیه و سلم در امر دینی پیش کرد و دیگر که نخواست پس انداخت اشارت  
بما را است نماز کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز آواز حیات او را فرمود با یکم از آن گران آمد که از  
اهل بیعت بمنبر وارد باب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما بنده را می بینیم که  
او بی و احق با ما است نوی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله تعالی عنهم طایفه بر سرش نهادند بیعت  
و اجتماع منعقد شد و نامبر ایشان در بیعت بهجت نامی اجتهاد و تحریر مصوبات روح و انقیاد و اجتماع بنام شد  
و بعضی گویند که سبب تخریر و عدم حضور علی رضی الله عنه آنست که بیعت بهشتی و کفین آن حضرت  
بود و بعد از آن سبب عز و محبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و جمع قرآن مشغول شد و از اینجا  
امتداد حدت و تردد فکرم کردنی که گفته اند کاشش ماه بود و بعد از فوت حضرت فاطمه زهرا رضی الله  
تعالی عنها بیعت کرد و جمیع آنست که این قدر نبود و در آخر همان روز یا هم و زدیگر بود و الله عالم و باجلد علی بن ابی  
و ایم مطیع و سماع و تمثل امر ابو بکر بود و در نماز فرسخ و سجده و عین اقتدا و شبیه میکرد و از خود و سببه  
و حقیقت که سبیل که ائمه در اینجا گفته شد با وی بود و جاریه را از غنائم آن خورده که ام محمد بن حنفیه است  
تسری برگرفت و اگر خواستیم راهم حتی نمی بود و فقرت و در غنائم اینجا جلیز نمی بود و هیچ حالتی رد او را در کالی  
رضی که شیر خدا و امام داد و مراکز دایره حق بود و قرین با وی بود و وکیا با قرآن چنانچه در احادیث و مشایخ آمده  
است که القرآن مع علی و علی مع القرآن حدت عمر و نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی مانع نباشد  
و با وجود آنکه از حق بجانب اوست و از رسول خدا انصاف در شان خود شنیده باشند بطلب خوشه برآید  
و سکوت در زد و حدت عمر خود زبون و امیر اهل باطل و ارباب ستم و با او آخر با ما و یکدیگر بنیامین با وی در نزاع  
بود و برادر خلافت بر نیت پرا جگنگ کرد و بجهت برآورد و از وی محرم الله وجهه نقل کرده اند که من سرودم و گویند  
بخدا که پیدا کند نفس و زود یا نماند و نماند است که اگر بنیامین حسد با ما من کرده باشد و امری فرموده باشد و بر من

مجلس سیزدهم در بیان فضیلت ائمه و اهل بیت

این را می برسم بنویسد و نگذارم این الی حق را که برادری با پیغمبر صلی الله علیه و سلم برادرش می بود  
با وجود حضورش و معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که ما مست کند و با مردم نماز گزار و مرا بحال نزاع چنان بود  
و چون آنحضرت را در اقامه دین ما خستیار کرد ما را اختیار و در کار دنیا اولی بشت و شیعہ گویند که این سبزه جنت  
بود و از جهت ترس جان و خوف اعدا و بحقیقت این تنقیه که شیعه اعتقاد دارند اگر بنظر انصاف و در گذشتن محبت و محبت  
منصفیت یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت و رزید و طلب حق برخواست آن دو کار از ادعای ترسید ما و پسر  
نگش و پاکش کنند این بر سختی مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که لو کشف لفظ ما از دست یقینا و از  
پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من تویی و این بشارت غیر این معنی ندارد که مشکلی ترغیب و اجرا احکام دین بعد از  
من تو خواهی بود و دیگری از مردم ترسیده اند که اگر من طلب خلافت کنم کشته می شوم و نیز تنقیه و خوف در حق بود که صاحب  
حق ضعیف مغلوب از بون باشد و بخواجه بن است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا  
کردی داشت و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم با آن عظمت و علو منصب و جوی و حسن و حسین بنده رسول الله  
صفت محل ناله و می و بر سر حرمه رسول الله با کمال شجاعت و نهامت که داشت با وی و بنو هاشم با آن شوکت و غیرت  
و شجاعت برادران وی دیگر ضعیف و زبونی چه معنی دارد و زادت کرده اند که عباس در مرت توقف با علی گفت دست  
بیرون اگر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با این عم دی بیعت کرد و بیعتی اجمال خلاف با تو ماند و ابو سنی  
ابو ی گفت چه شد شمار ای پسران عجم مناف که را ضعیف شدیدی که تمیزی بر شما والی کرده و از دل بیعت من تریش است  
با ابو بکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر سخفا دعوی کنید من سوار و پیاد و بخت این جمع کنم که تمام و او یک پر کرده و دیار و زنگار  
ایشان برادر کم بس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که یا عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگوئی خواهی  
که قتل بر پا شود و این شیعه تنقید بر پیغمبران مجاز نگردد و اجب میدارند و میگویند که اطهار کفر از انبیا صلوة الله علیهم در مقام  
خوف از تنقیه جاز نیست حتی گویند که آنحضرت علی مرتضی را با ما مست نماز در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن بالغ از اطهار  
خوف و تنقیه شد هرگاه که امثال ابن احتمالات شنیده را در سید الرسلین صلی الله علیه و سلم راه دهند دیگر کسی بایشان چگونه  
قبیله الله ما چه سلم و افند اعتقاد هم اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد سنک بر اقوام نوح و نمرود از نمرود  
و ظالم تر از نمرود که خواهد بود و با وجود ان نوح و ابراهیم و موسی ظاهر حق کردند دیگر تنقیه چه منجی دارد پس ثابت شد که  
صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم همه اجماع کردند بر خلافت علی بکر و هر چه صحابه بلکه سایر علمای و مجتهدان این امتیه بر حومه  
مغضوبه بران اجماع کنند حق باشد و ثابت کرد و یقین اگر سرک از اولاد ان حکم المجتهد علی و یسبب اجمال خدا و این

و لیکن احسان و انصاف بر ایشان را واجب نیست که بجز بر حق و قوی نبوده و احتمال غلطانها و بحکم نص قرآن لشکر و  
مشعل و علی الناس و تلو له تعالی و یلقی غیب سبیل المؤمنین فلا یخسر و مرید و یوالی جمیع امتی علی الضلالت  
هر چه پیشین را این جمله کند و اتمام مایند حق بود و اگر دانا بود و که تندر صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار معیت  
ابو بکر صحابه را به خطا و غلطی و از خطایم که کردند و خلاف حکم پیروی و زجر و حق صریح پوشیده نرفت و این سخن و نزاع آن  
در غار مدین و ملت سرایت کند و در هیچ جای که هیچ حکم شریع و فزون نماید چه وصول قرآن و شریعت با مشعل ایشان  
نایب شده است ایشان خود بر عظم شاخا و دافق و ساق و حق بوده اند هیچ قاضی و قاضی با لایزالین نباشد  
ضوء باقیه من الهما و العباد و انا مفرار از بی و عسی از صفات خود است با علی عجب نموده است و گفته که بحکم  
قرآن مجید که فرموده است لا یجسط منکم سلیمان و جنت و لا یجسط منکم سلیمان و سیدم شود که نور چه سلیمان است  
را قاضی است بر این مورد با نور چه دیگر گفت که در خانه نانی خود بخورید که سلیمان بی شعور و نادانسته با مال  
کمند پس نه بخورید که از جزو سلیمان که صاحب میراند با مال کردن نور چه و ظلم ایشان و بدو و آید و  
بنی را مضیان بگویند که صاحب سید را سلیمان عداوتی با مال ساخته و ظلم صریح را محبت میخاموش کرده و این  
قدر نه هستند که از صاحب میراند عداوت بر ظلم درست نباشد و بهیچ وجهی بعضی تر از اجتماع صحابه و عداوت برین ولایت  
درست ایشان بود و احکام شریعت و مشعل ایشان سپرده شده است نباشد و هیچ رای و بی تر از اطاعت  
و انقیاد علی رضی عنیه را در احکام و دنیا و دین نخواهد بود و تحقیقت بر این است که فضیلت و کمال علی رضی عنیه است که تمام  
و چه بر آن صحت خلافت بود که صدیق است یعنی علی با آن فضیلت و کمال و عداوت و دشمنیت و تائید و دین متابعت کرد  
و با وی محبت نمود و با او برادرین و یار و برادران چه خواهد بود و آخر همان کجاست آنکه که نقل کرده اند از امیر المؤمنین علی رضی عنیه  
که نسبت جمیع کار خلافت بآن بنی بقیه متقیان و تمام دینی خلافت است و در عهد خلافت تمام جمیع عروج و بطور رسید فرمود  
که حاضر و معین و جو را ایشان با خودم و حاضر و معین باشم آید و اگر چه حال باشد و تحقیقت غیبت است بر حق است بر قول آنکه حاضر  
است اتفاق میخاموشد رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر حواریت و یار و یار آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که شما را خبر  
و عادی انفس جان و سبوت یکا و خلافت بین شما از وی چنین جبهه تر از اصحاب برده اند و بر حق نبوده و در راه راست باشند  
و دیگر نامه اصحاب بازان او که مدت عمر و صحبت او بوده و فضایل و کمالات اکسایب و بر باطن ظلم و خلافت  
بر بعد از وی اندک کاری که در این انتظار تمام مهام و دین و ولایت بر آن بخواهد و بهیچ کار که در بزرگوار و خلافت و خلافت  
مفصلت رسیدگان است و دین با خود و کسی بر این است می کند پس بعضی حکوم شود که خلافت با خود که صدق

و جواب بود غایت منزل و ساهل و دین مقام است که فرقه زیدیه کایشان را عادل و شایسته میگویند  
بر آنکه خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم حق علی بود و لیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود زیرا که شیخ علی بنسوز  
از خون دشمنان دین خشک نشده بود و قنار و عده او نهاد در دلهای ممکن گشته اگر ویر کرم الله وجهه خلیفه می ساختند  
شاید بهر حال موج و عدم نظام مہام دین و ملت میشد و در نصب ابوبکر تنگی نافر خفته و فساد بود و مدینا و مدائن  
نیز نسبت فضیلت علی رضی و وجوب نصب افضل و اکمل است و طاعت است را در هر دو جا بمن است میگویند  
که واجب نیست که خلیفه افضل و اکمل از ان زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم کلال حسد ام و صالح ام مہام  
دین و اسلام و دین و عدالت و شہادت و کفایت در اہمیت است استحقاق خلافت کافیت و وجود این  
معاذ ابوبکر شہادت است اثار و بیرونی رضی الله عنه مقطوع بہ است و بعضی علماء اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه  
نہ حکم کنند و گویند کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعیین کرده است بر خلافت خود و بخار نژاد ملحق است کہ در هیچ  
جائزہ ای نہ در خلافت ابوبکر نہ در خلافت علی رضی الله عنہما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم وارفتہ اگر چه بر کسی از خویشین  
اوامی نفس بر نہ سبب خود کرده است و از بعد از حصم جواب داده زیرا کہ اگر نفس خلافت بر نفس علی کرم الله وجهہ موجود  
می بود و دیگر اتفاقا با جماع صحابہ بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت نمی بہت و سکوت و یک کرم الله وجهہ از اہل  
آن نفس و سکوت از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچہ پسین تحریر بقیت و اگر نفس بر خلافت ابی بکر و حق  
سید است تقابل مہاجرین و انصار کہ منہاج و منکم امیر است بودی و بر و بدل انجا حاجت نمی نہ چنانچہ در خصوص  
نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تواند کہ تقاول و تکالیف از برای تعیین محبت و نفی منفس بود از  
حقانی آن و عدم علم نفسی اصحابشان پس تنزل ابوبکر از ان مقام و تجردی علی را و صاحبان و رعیت چہ نفسی  
دارد و در امر واجب منصوص بخیر و توابع گنجشندان از و نیز نقل کرده اند کہ ابوبکر صدیق دست بر ان کتاب  
و ابوبکر بن الحارث کہ پیغمبر او را این بہت خوانده است بگرفت و با انصار گفت کہ اما منست حق قویں است  
قریش کن را رسد کہ دعوی امامت کہ بشمار ازین دو کس بر کہ خواہید اختیار کنید اگر نفس درین باب بود  
اختیار عمر ابو سعید و زید بود پس حق است کہ نصب خلافت با جہتہ و صحابہ و اجماع ایشان بود و اجماع  
راستہ باید و نفس طبعی و غیر طبعی در سندیہ ان کافی بہت چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر سجدہ است و ولای فہم  
و نہ از و قبل و قال ایشان کہ کتب محمودہ مذکور است و چون آن خارج از وضع این رسالہ بود و ترک آن لازم  
وقت افتادہ مؤلف تا نیست کتابی دیگر افتادہ و انکہ مؤلف در چون خلافت ابی بکر با جماع فاش شد و امثال امر

به پیر کا استغاثان ادریم گشت دو کی اور وقت صحت خود لغو یعنی امر بعبادت ادا کرد و او را غلبه ساخت و پسند نام  
 انام او بنوش و مردم را مبتلا بست که در آن نام است امر کرده و تمام صحابه باو بیعت کردند و علی نقی نیز بیعت نمود  
 و فرمود با یعیسا بن ابی فیه و ان کان بعمر خلافت عزیز با جابر ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت  
 میان کشش کس عثمان و علی و جابر بن عمر و طلحه و زبیر و سید بن ابی وقاص رضی الله عنهم شریک داشت و ابی انعمون  
 برای عبید الرحمن بن جوفت کردند و وی عثمان را اختیار نمود و پس علی و تمام صحابه با عثمان بیعت کردند و معاویه را  
 و در احکام و دنیا و دین او را امیر و حاکم گزیدند خلافت عثمان رضی الله عنه نیز با جماع ثبوت یافت و بعد او وی علی بن نقی بر کس  
 الله تعالی عنه خود نشین بود و اکمل و افضل اهل زمان خود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل حل و عقد طبقه رقی و امام مصلحت  
 شد و نزاعی بود خلافتی که از معاویہ در زمان خلافت و یکدیگر بودند و سید عثمان خلافت حق نامست بود بلکه نشان آن کسی خراج  
 شکار و جهت بود که فعل عتوت فاعل عثمان باشد بود مقام ثانی انکه انصاریت خلفا و برتر برتر است یعنی افضل  
 اصحاب بود که است تم غرض عثمان ثم علی و امراء از انصاریت کثرت ثوابت خند الله و تحریرش جاکو علم کرده اند آنست که  
 قول باطلان فامثلند از است غیر خود را و پیر و رحمان آن ملا نطلبند بآن غیر و این رحمان فواء که بیع و جود در جمیع  
 صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه مابین صفات راجع آید و کامل بود و یا در مجموع صفات تمام  
 من حیث المجموع و این بنان جمیع شود و در تفصیل صفاتی که از صفات کامل باشد که در ماضی بودند و توانه که آن رحمان را در جمیع  
 خاص منصفی و خصوص باشد و محل خلافت پس مسلم را بجان بیاور و به خاص است یعنی کثرت ثوابت الله و بوی و دیگر مثل  
 زیادت علم و شرف سبب قوت ملکات فغالبه خلل سباحت و شهادت و امثال آن از آنچه از او در عرفت نشانی است  
 و مخصوص بود نفیس و لایم و بود و این صفات را در او در بجان آن عبود را و احاطه و فضایل دیگر را در هر یکی از صفات  
 حیث المجموع و حساب کثرت ثوابت شد و فضایل بود که منافع و نفع آن جوی اسلام راجع و متعدی کرد و مثل سبقت  
 ایمان و تصرف در دین و تقویت اسلام و احاطه اسلام با حق و کثرت خیرات و صلات و هدایت ناس و اهل ال  
 سیر که بیک این صفات و زادت بود که بیشتر است چنانکه کتب میر معتمد شده است که وی رضی الله تعالی عنه ایجاب ایمان  
 آورده و کار وی دعوت اسلام و نصرت دین خود عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبید الرحمن بن عوف و  
 عثمان بن مظهر و ان کا بر صحابه و سر کوا به با حرم اند و بر وجهی ایمان آورد و دایم در دفع فتنات کفایا و اعلا  
 اعلام دین بود چه در حالت حیات آنحضرت و چه بعد از وفات و چه بعد از وفات و چه بعد از وفات و چه بعد از وفات  
 رضی الله عنه و رسد امام بیعت کرد و از انکه از ما در دین و شهادت کسی را خیال نبود و سجدی او در حدیث کرده بود و در احکام



میگرد و قرآن میخواند و اطلاع جوانان فرستادن کردی آمدند و قرآن می خوانند و چون عمر بر مصلحت کرده باشد شروع  
در تقریر بران کنیم و هر چه از اقوال علماء را بجا آمده است نقل نماییم بدانکه جمیع اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد  
و مردی از امام مالک و غیر وی از بعضی اسلام اهل سنت و جماعت توفیق است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسید  
که فضل است بعد از پیغمبر گفت ابو بکر ثم عمر گفت علی و عثمان را چه میگوید گفت مقدمه ایمان دین از آنها که من در یافته ام هیچ  
یکی را نبافتم که تفضیل یکی بر دیگری میگردانند و در هر باب امام الحرمین نیز توفیق است میان او و منقول از ابو بکر بن حسن زید  
تفضیل علی رضی است بر عثمان در جوامع اسلام میگوید که منقول از اهل کوفه علی را تقدیم است بر عثمان و مختار این خزیمه  
نیز همین است و در مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور است که در سبب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مسغان نوری  
میرین است از علماء مدینه آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده اند و محمد بن ابی حنیفه نیز است و امام محمد بن ابی حنیفه نیز است و امام محمد بن ابی حنیفه نیز است  
علی عثمان رفته اند و قولی صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول حدیث میگوید که فضل صاحب علی  
الاطلاق ابو بکر است و بعد از ان عمر اجماع اهل سنت و خطابی که از علماء هستند از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده است  
و ابو بکر خزیمه نیز بدان رفته است و قطالانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و مسغان  
نوری از ایشان است و بعضی گفته اند که وی را در آخر عمر از ان رجوع کرده است و الله اعلم و بعضی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور  
از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان خلافا نمیکردند و خلافا میگردید و عثمان  
است و باجماع وارد او شیخ اهل سنت بران است که در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابه در رعایت ترتیب میان ایشان  
خلافا نیست و لیکن بعضی از فقهاء محدثین در شرح مقصود امام الفیصل کرده اند که تفضیل خلفاء از تبعه مخصوص است باعداد  
اول و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابی بکر از سایر علماء حدیث است و در استنباط میکند که سلف اختلاف کرده اند در  
تفضیل ابو بکر و علی میگوید مردی از سلمان را و او در او مقصد از وجوب جابر و ابوسبید حدیث و زید بن اسلم است که علی  
رضی اول کسی است که اسلام آورده است لیکن از جهة خوف ابوطالب گمان نمورد و گفته است که این جماعت از صحابه  
علی را تفضیل میدهند بر هر که غیر او است این کلام ابن عبد البر است لیکن میگوید که این مقال از ابن عبد البر مقبول است و مستظهر  
نست زیرا که روایت مشابه که مخالف قول جمهور است متبر نباشد و جمهور تأیید درین باب اهل جلع نقل میکنند و بر تقدیم بر قبیل  
روایت وی از ان جماعت صحابه و در تفضیل علی رضی است کرده اند و امثال این روایات چنانچه خطابی از بعضی شایع نقل میکند  
که می گفتند ابو بکر خیر من علی و فضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علماء شافعی است در طبقات کبری از بعض  
مناخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل حقین میکنند از جهة ثبوت خزیمه بالحقه رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه

سبوحی و در کتب خاصه الصیاح از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فاطمه و برادر او ابوسعید با اتفاق اصل اند از خلفاء  
از بعد از امام باکلا در ده اند که فاضل علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فاطمه و برادر او ابوسعید با اتفاق اصل اند از خلفاء  
افضل است از این افضل نسبت به دیگران باشد نه ایشان میگویند که این همه در باب است ضرر مقصود ندارد و مستحب دعا ما اینجا جایز  
تحریر کرده اند اثبات فضیلت جوهری اصل است و آن فضیلت جوهری دیگر منافات ندارد و این فضایل که ذکر کرده  
راجع بکثرت ثواب دفع اهل اسلام نیست بلکه بزرگتر است که است جوهر ذاتی چه رنگ نیست که در اولاد و سینه بر اصل باشد  
علیه السلام اجزاء او نیز شرفی است که در ذاتش چنین نیست چنانچه در مقام و اسرار خود بود و با وجود آن  
ثواب چنین اگر دفع ایشان در اسلام داخل آن عظم و او فرستاد که قول خطایی که از بعضی مشایخ خود نقل کرده است سبک  
نمیوان یافت که چه مقصود دارد و خیریت چیست و فضیلت کدام است که گفته است ابو بکر خیر من علی و علی خیر من ابو بکر  
اگر را خیریت الی بکر از جوهری است و فضیلت علی از جوهری دیگر پس چنین است بیرون از دایره خلافت و خارج از محل نزاع  
اما اگر ما را خیریت شرف ثواب است و از فضیلت جوهر دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسبت مثال آن پس منافات  
ندارد و اگر غرضی دیگر را در میان گفته ایم معام شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم اکنون سخن در این مایه که مسئله  
ترتیب فضیلت یقینی است که بر آن قاطع بران گفته شد چنانچه ترتیب ذات فاضلی است که دلیل آن اعمال و تلامس  
است که بر همان داد و لیت برسانند یعنی بر آنند که قطعی است و تخمنا نزد اکثر محققین است که قطعی است امام که برین در شهادت  
بعد از اثبات خلافت علی ترتیب بطریق اول میگویند یعنی با صحابه افضل میدهند یعنی دیگر از رسول افضل و افضل از آن  
و اعراض می کنند جوهری میگویند که بنا بر سلسله افضل بران است که امامت فضول با وجود نقل حاضر نباشد و معظم اهل سنت  
و جماعت بر آنند که امام افضل باشد و لیکن اگر نصب و موجب مرجع بر همان گفته و فساد و اگر در نصب فضول غیرتدیس  
طبیعت استحقاق او بر امامت را با اجتماع صفات و شرایط آنرا قریب و علم بحال حیرت موصول و هماد و بن و اسلام  
و دوی و عدالت و شهادت و کفایت باین باشد و میگویند که خود من سبک منی او بریت نصب اهل قطعی نیست و جز اخبار عامه  
که در غیر این است که بکسی که سخن دادان است یعنی امامت ندارد که امامت منزه است گویند و آورده است حجت نقل قول آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و امامی باید که امام در زمان کسی شود که قرآن خواندند و بجهل افتد و انداخته و توبه باشد و این خود قطع نیست  
یعنی هیچ است که امامت و خلافت افضل نیست پس امامت دلیل افضل نیست و نه از خود و در دایره اولی دیگر نیست که  
قاطع بود و دلالت که تنخیر بعضی از بعضی در نقل را بر آن را حجت و این که در فضایل ایشان در و یافته شمار  
امام پس غرض وقت و محکوم سبلی نباشد و لیکن غایت سخن چنان است که امامی که افضل خلافت است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بعد از وی عمر و طنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی رضی نیز روایت کرده اند که فرموده است که بهترین مردم  
بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر بعد از آن خداوند داناست با که بهتر گشت این ترجمه کلام امام الحرمین است و میگوید که این قولی  
که باطلی خود اختیار کرده ایم و از راه تعلیه بجا نیست نموده براه حق واضح رفته ایم انتهى و بعضی از فقهای محدثین از اهل سنیه  
در شرح قضیه بالا نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم فقهائیان غنای مغرب است و در شرح حقیقه حجة الاسلام میگوید که علی  
را خلافت در آنکه تفصیل قطعی است باطنی میل اشعری با ول است و مختار با قلاتی ثانی و نیز از تفصیل در ظاهر و باطن است  
معنای او در ظاهر فقط اینجا دو قسمت است یعنی وقتی عضد در موافقت بعد از ابرار و فضایل علی رضی است که شیعیه بدان هستند لای  
با فضیلت و کرم اند و وجه گردانند و جواب از آن محل انفضیلت بر کثرت ثواب میگوید بدان که حاصله انفضیلت از آن  
قبیل است که وزوی جرم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفه فضیلت یعنی کثرت ثواب بین همه رال را حقیقت  
و مستندان جز نقل نتوانند بود و از این مسئله شریعت که متعلق بحال باشد تا بحج و ظن در آن باب گفتا توان کرد بلکه این  
مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در یک جرم و یقین است و خصوص مذکوره را از طریقین با وجود مختار من  
دلائل قطعی نه و غایت دلائل آن با اختصاص سباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت سباب ثواب سبب جبهه ثواب  
قطعا بنود چار و ثواب بعضی مذکور است و در سبب بعضی مذکور است و سبب بعضی دیگر است و سبب بعضی دیگر است و سبب بعضی دیگر است  
مستحق در میان آنها معلوم شد و ثبوت امامت اگر چه قطعی است لیکن از اینجا قطع با فضیلت لازم نیاید الا غلبه ظن  
بر امامت محفوظ الی وجود و اصل تراز اول سنت و جماعت جایز نیست و عدم جواز از آن قطع نیست لیکن مشایخ مصلحت چنان  
یافتیم که فضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی حسن ظن ما بر ایشان است و بعضی این گفته را اعتقاد کنیم اگر ایشان را علی بر آن  
نمیداشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما درین مسئله انباء اینان یکیم و بر آه ایشان میرویم و حقیقت  
ام را با عالم الهی تعویض نمائیم و ادی که از عالم علما و اصول فقه و کلام است میگوید که مراد تفصیل اختصاص علی از او  
شخص از تفصیلی و صفی که در دیگران نباشد خواه اصل فضیلت صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که  
در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را علم و دیگری  
از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمال دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در دو مشترک است و با این معنی  
و صحابه قطع نتوان کرد و فضیلت که در یکی از ایشان انشاء کنند دیگری را یک در آن باشد و اگر نزدیک باشند فضیلت دیگر  
خصوص بود که در مقابل آن افتد و کثرت فضایل ترجیح نتوان کرد و چه که فضیلت بحسب زیادت و نفاست را ترجیح

و بری و توانی بود که ارباب فضایل کثیره را بنوعی بر حسب فضیلت بسنجی که از آنجا که فواید و منافع این مذهب  
سراشته شده است و مستثنی و مولا ناصرالدین قناترانی در مشهور عقاید نفسیه نیز سخن باین طرز گفته است بگوید  
که مذهب را برین پایه میزنند و نظر آنست که اگر ایشان را و بیای بران نمی بود و حکم بران نمیکردند و ماحوذ و دلائل همانست که من  
باجتمه و این مسئله امان بتیله بنامیم که چیزی از احوال بدن متعلق باشد و توقف در وی ممکن نیست و چیزی که احوالات گردد و شکی  
و جریان کلام معنی دوانی و در شرح عقاید عقیده بنوعی برین نوع است و شیخ ابن حجر می و در صواعق محرقة که در روشید یاد کرد و در  
و مانند طرق کرده و او شده و نقیض هر دو داده است بگوید شیخ ابوالحسن اشعری سیل بران کرده که نقیض ابوبکر بن علی است  
عنه بر سایر اصحاب قطعی است و نامی ابوبکر باطلانی میگوید که قطعی است و مختار امام الحرمین و از مشافیه زمین و صاحب معجم  
در شرح معجم المسلم نیز جویم بطنیت آن کرده است و این عبد البر در استیعاب ابن عبد الزرقان نقل کرده است که موسی بن هاشم که اگر  
مردی گوید که خداوند عز و جل را بکر می انداخته پس نکند و باو یک و شتی نکند و اگر قطعی باشد و اصل ترا بگوید که بگوید که شکی نیست که اگر اصل  
نستحیمن معتزله آید و به ایشان محبت از دو دوج و شمار ایشان بدانند ایشان را که استحقاق و بد پس عبد الزرقان میگوید  
که ابی حنن را از معجزه کیم نقل کرده ام و در این بخش از حدیث که در شرح ابن حجر میگوید که لم یخط و معنی عدم منع و در شتی جبران نیست  
نقضی نیست که قطعی است نه قطع و اگر گویند که طنیت بطلان که در بر قول کسی که دعوی اجماع نمکند و گوش بر روایات شاذ  
که در باب خلاف نقل کرده باشد بنده ظاهر است و لیکن بفرستد بر دعوی اجماع از فضیلت مذکور و چنانچه راجع و مختار نهان  
است حکم طنیت آن درست نباید چه اجماع از دلائل قطعی است چه اشیان است که در علم اصول فقه مقرر و برین شده است  
که اجماع دلیل قطعی است لیکن نه جمیع انواع و اشکال بلکه قطعی آن قسم است که در اینجا خلاف حاصل نبوده و آنکه در وی  
خلائی بود اگر چه شاذ و از برین قطعی بود و از طنیت بر آید هر چند آن خلاف بجهت شده و ذوقش معند به بنود و مانع  
از اعتقاد جماع نباید و لیکن از خطا در وجهی از ترتیب قطعی بی تاثیر نبوده و یا آنکه اجماعی که در جماعت برین فضیلت  
ظنی است و اصل اجماع نیز قطع بدان نگذرد و آنچه از عبارات آثار امامات مفهوم میگردد و بر حسب صفت طنیت درین مسئله  
قد محکوم است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بر آن طنیت که چون دلیل قطعی ثابت شد که خلاف بین ترتیب  
است ظاهر آنست که فضیلت نیز برین طریق باشد و لیکن از ترتیب خلاف ترتیب فضیلت به وجه قطع و یقین لازم  
نیاید و آنچه میگوید که اصل سنت جماعت اجتناب غنائی و محای اندر عیال و جماع داده و در فضیلت و خلافت پس  
معلوم شد که طنیت خلاف فضیلت لازم نیاید و طنیت فضیلت طنیت خلاف است مستلزم نکرد و نیز حقیقت  
فصل برین است که نزد پروردگار فضالی است و اظهاری بران خبر با خبر و وحی که نه و اخبار از روح و شمار جمعی ایشان

در و دیافته است و متعاضد آنده است آنها که در ادراک زمان و حی است آنده احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
نموده باشند بقراین و اشارات دریافته باشند و لیکن دیگران که نظر بر حرف دلیل و مفهوم کلام افتند و مفهوم کلام متعاضد  
آید بل ایشان خبر تقلید و اتباع پیشینان حسن ظن با ایشان نبود و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات  
اصحاب در و دیافته جزو ثقیف و امساک نیامد و این همه ترجمه کلام صواعق مخرقه و حاصل آن بود و در و دیافته از شرح موافقت  
کرده نقل کرده شد نیز تمام نموده است و نیز در صواعق میگوید که کامل است و جماعت میگویند که مسئله فضیلت برین  
ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعه لازم می افتد که ظنی گویند و قابل شوند با فضیلت بابی بگرد و عرضی است و عینا خبر از فضیلت  
زیرا که متقدان ایشان در صلی رضی و ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم با اتفاق مفید قطع  
و یقین است چه که بجز معصوم جایز نباشد و بصحبت رسیده و متواتر کشیده است که علی رضی در زبان خلافت و جلوس  
بر کرسی سلطنت و ابالت علانیه بر ملا در حضور شریف خود دست و نشاند و بگو و عمر رضی الله تعالی عنهما و بیان فضیلت ایشان  
سبک و در و دیافته و چند نفر با ساند صحیح اثبات آن کرده است و در شرح بخاری آمده که آنحضرت یعنی علی رضی صلی الله  
عنه و کرم الله وجهه فرموده است که خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر پس شش محمد بن حنفیه  
رضی الله عنه گفت ختم است فرمود من یکی مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطریق متعدد و بصحبت رسیده و در بعضی طرق  
آمده است که فرمود و انا و اگاه باشند که من رسیده است که جمعی از مردم مرا تفصیل کنند از ایشان و بمنقربت و هر چه بفرمایند  
گفتند بروی گردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر و روایت می کند که علی رضی بر عمر بن الخطاب رضی الله عنهم  
که بروی ای چیده افتاده بود و بکشد و بایستاده و فرمود و بچسب از اندام محبوب تر نزد من که بر و در و گاه غلطی را با نامه اعمال و  
ملاقات کنم الا این مر چیده بردا و در ظنی روایت می کند که ابو جحیفه که علی رضی را افضل است اعتقاد میکرد و جمعی را در لغت  
که بخالفند وی میکنند پس بخالفند ایشان بخت مخزون شد و پس حضرت بر زلف پس آنحضرت دست او را گرفت و در و  
بر و در رسیده با ابو جحیفه عصب خرد و در گریخت و بجهت و بحقیقت حال را عرض کرد و فرمود یا ابو جحیفه خبر و هم ترا که بهترین  
این است بکیت بهترین این است ابو بکر است ثم عمر است پس ابو جحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث بوشحیده  
ندارم از حضرت رضی الله عنه شنیدم و هم از ابی جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی رضی را که بالای شبر کشته  
بهترین این است بعد از پیامبر ابو بکر است ثم عمر است این اخبار و آثار در جایه مشهور و مشتمل آمده بلکه بسبب تواتر رسیده  
و مشهور گویند که این و عمر جز این باب از ائمه الهی است آنده است از جهت خوف و توفیه است یعنی علی ابوبکر و عمر را که گفته اند  
از جهت خوف و شهنشانی در سبب جان خود گفته اند که اگر تخمین افشا نکنند و دیگران را جای نماند و مسل از حال ایشان

[illegible]

فعل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن هیچ طالبی را محال بود زنده بود و اگر غلطی است در اجتماعت در اختصیت  
 ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه در قطعیت آن بهمان گفتارند و بعد از آنکه خدا کافی و دانی بود از حسن او و این  
 که بعضی از اهل تشیع که از جهاد و انصاف و اعتدال بیرون بوده اند که هست که عبد الرزاق که اهل وایت و صاحب حدیث  
 است گفته است که من تفضل شیخین میگویم بجهت تفضل علی علیه رضی الله عنهما را ایشان را و اگر علی تفضل ایشان بر خود  
 میکرد من نیز نمیگویم که گناه عظیم تر ازین نبود که من اهل را دوست دارم و مخالفت میکنم این تلم ترجه کلام ابن  
 حجر بود و اگر بدیده انصاف نگردد و اندک در کتب دیگر سخن بیاورد تفضل کرده باشد و باید که آخر کلام را با  
 اولین صم کرده بنگرد و اضطراب که احتمال نماید و الله اعلم و من الله التوفیق **فبأبي الحشيق المبتدئ**  
 بعد از خلفاء اربعه افضل مرآتیه مشهور است و مشهوره مشهور نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا حبیب الله  
 علیه و سلم ایشان را ثبات بهشت داده و فرموده ابو بکر فی الجنة و عمر بن الخطاب فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه  
 فی الجنة و الزبیر بن العوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة  
 و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار است و افضل صحابه و اکابر تشیع و ده صحابین و اظه  
 مصطفی علیه و سلم در صحابه و رضی الله عنهم را از اسوایین و ماثر در اسلام نام است که یگان و نیست و حتی بود  
 ایشان قطعی است و لیکن ابن قطعیت ثارت مخصوص ایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مشهور مثل ساعی و  
 حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر و ثعلبه و شهرت این ده با این  
 لقب بجهت وقوع ثارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن شاید بجهت  
 ایشان ایشان است و در بر مذکور است ازین که در شان این اکابر تفسیر و براه سودا و ادب و علوم و علم خلق است  
 که ثارت به قول حجت قطع بدان مخصوص بن عمر است و این گمان غلط محض حاصل مزاج است و بعضی از اصحاب  
 علمان عربیت و زبان که نیم گامی از جمله عوام بالا نرفته گویند که دیگر از این ثارت است و لیکن ثارت است

[illegible]



وفاطمة سیدة نساء اهل الجنة والحسن والحسين

اشباب اهل الجنة ما بن سیدة اهل الجنة ودر عقاید ذکر کردیم از جهت قطعیت و کبر بر علم این  
نامدان قطعیت بشارت را مخصوص بشره مبشره دارند و همچنین که علما بر علم رخصه استقامت بگویند سر تن  
پاک و در فضایل اهل بیت نبوت کشنده تر منزه است و این حدیث دارد در فضل فاطمه زهرا بر تمامه سادات  
که عنوان سادات اهل الجنة شامل ایشانست حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که از کربلا و طایفه بعضی اخبار  
تفضل فاطمه زهرا مطلق واقع شده این حدیث و اشغال آن و در بعضی احادیث مریم رضی الله عنها از عموم  
است که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضل داده است استثنای کرده و این احتمال سادات و کس  
نیز دارد و در جالی دیگر فرموده که تفضل بر فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و اسیله است و ظاهر این حدیث  
مسوات یا توقفت و در حدیثی دیگر آمده که فاطمه درین امت منزل عظیم است و در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر  
خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت بود و بعضی از تفضلت فاطمه  
بوجوه و اعلام بروردگان تا آخر عموم رضی الله عنها بر تمامه سادات عالم ثابت شده و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را  
تفضل بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت نشین و فاطمه با علی و لا بد مقام و مکان پیغمبر علی و ارفع و اثرش  
مانده از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من در تو و علی حسن و حسن  
در یک مکان و یک مقام خواهم بود و نیز میگویند که عایشه شهنشاه بود و در زمان خلفای اربعه بنویسید و او جهانبان  
سیکد و گویند که عایشه بعد از خدیجه تفضل بر عالم است پیغمبر و فتادی سیکد و در اینجا مذمت است اصح مذمت آنکه  
فاطمه رضی الله عنها تفضل است از عایشه و بعضی مساوات رفته و بعضی او بر توقف مانده و بسیار از علما و حنفیه  
ازین قضیه توقف مایل ترند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه بصفتی النسبی فاطمه بگو باره پیغمبر است  
و لا تفضل علی بصفتی نسبی رسول الله علیه السلام بگو باره پیغمبر بگو کسی را تفضلت بر او و ایام سبکی فرموده است که آنچه  
مختار ما و بن ماست آنست که فاطمه تفضلت بعد از او که مادرش خدیجه بعد از آن عایشه رضی الله عنها بن جمیع  
و سید علی میگردد که تفضل بر او مریم و فاطمه است و اهل ایهات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خاص خدیجه  
نه کو است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماع از متقدمین نقل کرده اند که خدیجه رضی الله عنها است و بعضی  
احادیث آمده است که تفضل و اکمل سادات عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و سیدامه و فرعون است  
و بعضی از روایات بخاری نقل است که مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و سیدامه و فرعون است

[illegible]

من اجماعی اجماعی من بعضی بعضی من اذ اجماعی فقد اذانی این اذانی فقد اذی الله فلو شک ان  
یاخذ و انما بعضی از ایشان در مشاجرات و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق طبیعت نبوی و رعایت اوست  
تقل کنند بعد از آن صحت آن اخبار از آن اغماض کنند و تعاضل و رزند و گفته نا گفته و شنیده و ن شنیده  
انکار نند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی و ظن با یقین مغایر است و اگر  
و یقینی ظنی متروک نشود و با جمله مرشد و اسلام دست تا معاویه و عمرو بن عاص و صفیه ابن شهاب و اشباه و امثال  
ایشان است هر که بخواهد اجتماع منافع و جماعت رود و کوز باز از سبب لعن ایشان بر بندد اگر چه بجهت تقصیر  
بعضی امور که ارباب میر و قواست نقل کنند باطن لا حاشی و عا طرا که در بی دست و پا و چو دان معلوم است و رز  
اغماض و کف لسان است و بدان آمده است که در غرضه و معین شخصی را از جانب بیایه و نیزه امیرا میر کرده آورد و یکی  
از حاضران جواب دادی ترجم آورد و گفت بجهان الله من پیدا هم کردی مسلمان بود و پهلوان خوب بود و حیث که آنحضرت  
حال وی را چنین من حضرت امیر رضی الله عنه فرمود چه گوئی که وی که مسلمان است و با محله سینه و طعن ایشان  
اگر مخالفت دلیل قطعی بود که از دست خارج نموده و بایست زبانه داد الله من فلک که طهارت و دل وی از آن برضو صحران  
نابست بنده و الله به عمت و منی توبه علما کنند و جماعت گویند که نهایت کار شما و نه و اسال ای نمی و غرضت  
براهام بر حق و خلیفه مطلق که علی مرتضی باشد چنانچه در حدیث عاربن یا سر که سر حد شهرت و تو از منتهی بر سر سید است  
تفتاک القیة الباعیة ترهمهم الی الجنة ویدعونک الی النار انباشان نمیکند و آن موجب کفر و مستوجب لعن است  
مکرر و از ترجیح کی از علما مجتهدین و جماعت و این لعن ایشان منقول شده است و در اصل حدیث و شریف  
اهل سنت ترک است لعن است لا اله الا الله لعن ملعان و لعن بر خصوص شخصی اگر چه کافر بود و جماعت از آن بزرگوار  
که عاقبت کار او ایمان و سعادت بود مگر آنکه بعضی معلوم شود که کوفت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در زیر  
شعنی نیز توقف کنند و بعضی براه فلو و افراط در شان وی و ممالا است و روید که مذکور می باشد از آنکه با یغان  
مسلمانان را بر سر شد اطاعت می بر اجماع و واجب نمود با الله من هذا القول و من نه الا اعتقاد که در می با وجود امام  
مستعین امام و امیر شود اتفاق مسلمانان بر وی که شدی از صحابه که در زمان وی بودند و ادله و اصوات و دیگر  
و خارج از اطاعت وی بودند و نم چاه از نه بطره و شام زنده سپید کرد و جرات کنند عا و جان را بستانند  
سستی و مایه های خبی نزد ایشان نهاد و بعد از آنکه حال خاصیت ملل او را دیدند و بدیدند باز آمدند نزد من و بعضی  
کردند گفتند که وی عدو الله شارب خمر و ناکر مملکت و زالی عرفان و عقلی مجاز است و بعضی دیگر گویند که وی

آنحضرت کرده و بدان ماضی بنمود و بعد از قتل وی با طبیعت وی مسدود و مقبوض شد و این سخن نیز مردود و بطل  
است چه عداوت آن بانی سادات با طبیعت نبوی صلی الله علیه و سلم که مقتضای عقل ایشان و اذلال  
و امانت او را میسر آن را بر وجه قوت و رضوی رسیده است و انکار آن تکلف و عکار است و بعضی دیگر گویند  
که قتل پیامبر گناه بزرگ است چه قتل نفس بر منزه نباشد بکسیر و است که کفر و لعنت مخصوص بکار از است و لعنت شکر  
که در بعضی این اقاد و ابل جابو است نبوی که باطن اند با کفر نفس و ایداد و امانت فاطمه و اولاد او موجب لعنت و ایداد  
و امانت رسول الله صلی الله علیه و سلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعنت و دخول در جهنم است بلا شک  
و آیه ان الذین یؤذون الله و رسول الله شیاد الاخرة و اعداء لهم فی الدنیا و بعضی دیگر گویند که کفر و لعنت  
در حق مومن نیست شاید که وی بعد از ارتکاب آن کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس بجز توبه رفته و میل امام  
غزالی در احیاء العلوم باین حکایتی است و بعضی از علما سبب لعنت را اعلام مشرک امام احمد حنبل و انشال  
ایشان بر وی لعنت کرده اند و این چیزی که کمال شدت و عصبیت و حفظ سنت و شریعت دارد و در کتاب  
خود مومن و یار سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده و بعضی توقفت مانده اند و باطل و سیئه منوع ترین ازم  
است نزد ما و کارهای که این بی سادات درین است که در هیچ نموده بعد از قتل امام حسین و امانت با طبیعت  
تخریب بر ظاهر و قتل اهل آن که مستند به و بغیر از صاحب دین و بعضی را از نفس قتل کرده و بعد از تخریب مدینه را با قتل او  
حرم که منکر قتل جده و بعضی از بزرگواران و هم و دشمنای این حالت و دنیا رفته دیگر احتمال توبه و رجوع او را نموده  
حق نقایس و لهای از او قمار مسلمانان از محبت و مملکت و دین و ایمان و انصار وی و دیگر با طبیعت نبوت  
بدیده و جدا نموده و حق ایشان را باطل کرده و با ایشان براه محبت و صدق حقیقت نسبت و بنوده نگا دارد  
و اولاد و حیان ما را در زمره نجبان ایشان بشمار گردانده و در دنیا و آخرت برین کیش ایشان وارد نموده و در مذهب  
و مذهب و محبت و المجتهد خط و صیبت نه عیب بخار لعنت که مجتهد گانه  
خطا نیز گفته و در این خطای که گفته اند و راست بلکه با حور چنانچه در مسیح وی بود و از بدل مجبور کرد و افسانه  
نوابه جریعت غفالی است و در حدیث آمده است ان خطای فلک حسنه فان احببت فلک حسنه و بعضی  
گویند که مجتهد صیبت است و من ایشان وی همان است که مودعی اتهام است و این خلاف در رعایات و احکام  
را حکما غفایت جواد و اهری بنایین ملن در برین باب گفتند بر عزم و بعضی در کار نه و اولاد و نقایات و سالی  
که مذهب برین کیفیت جدا آن نیز است از و اهری بنایین ملن در برین باب گفتند بر عزم و بعضی در کار نه و اولاد و نقایات و سالی  
ان

ان وقلیدر سید مجتهد را و التفرع ان ورجوع ازان در محل خود و سطور است و لا تکلف احد منکم

**اهل القبلة** اهل قبله را یعنی آنکه که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند و کتاب و سنت مشک نماید

و لفظ شبهه و بین کنند که از بنیاد گفت اگر چه بعضی کلمات ایشان که لازم آید لیکن ما دام که التزام آن نکنند

یا لزوم در رعایت ظهور و مجوز و تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمان باید کرد و در بسیار است تکفیر

تغلیظ نباید کرد و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید و اگر وی نفسی را که کافر بود و ذی القربى

کافر بود و حکم لعن می بیند آمده است اگر کسی سخن لعنت نبوی و عن او تقابل نماید و اگر کسی احتیاط و در کفر لعن

نکند باشد و الله اعلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

**و عامه البشر افضل من عامه الملائکه** خود را بشیر که بنیاد و رسول اند فاضلتر از خواص اهل کیم

که بشیران در میان ایشان باشند و عوام بشیر که مراد بدان غیر امتیاز اولیاء و ائمه فاضلتر از عوام ملائکه اما خواص

ملائکه که داخل فرمان عوام بشیر در جمیع اجماع است که مصلای خلائی در آن نیست و دلیل بر فضیلت بشیر از ملائکه

این گفتند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود عظیم و از غیر انواع خداست و تخصصی حکمت احوال

است بخداست اعلی و جبرئیل فضیلت آدم ثابت شد با فضیلت تمامه بنیاد ثبوت نیست عدم القایل بالفصل و این

سخن از ایشان بغایت غریب حکمت الهی برورد و گاه تعالی را که احاطه نواند کرد که خست حکمت الهی او را و دانند

گاهی اهل علم را که گفته اند که در حق خود خطا کنند و بعضی اهل علم را که میگویند باید با آنکه مذہب

اهل سنت و جماعت رعایت حکمت نبوی تعالی واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بصیرت و

که تا بقضیلت ملائکه دلیل دیگر از خطا عات و عبادات تکمیل کمالات با علایق و عواین حق و صحت و در

جرات ذواب و خیریت خلائم و اولی اگر مراد فضیلت کثرت کواکب این دلیل تمام است و لیکن مراد است و خود

از علایق جسمانی و که در حیات بیولانی ناظر بر جانب الفضیلت ملائکه است و بعضی قیاس بران رفته اند که عفت

مخالفت و نزاع عقلی است از حیثیت معصومیت عبادت و شدت مجاهدت از فضیلت و از جهت قرب بمجداد

و خواص و بخود و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی و در آنست که بقرب ملائکه برسند و ملکوت اعلی محقق گردد و باز

اگر بجا نیست آن و نظریات او را معارف صفات الهی و استخلاف الهی تعالی بر او را نظر انداخته اند و این جمیع و گفته اند

دلیل متعاضد است و سوره نملی است بعضی را بدان راه نیست و الله اعلم با وجود آن اعتقاد باید کرد که رسول

صیت الهی است و عبادت ملائکه کائنات افضل کل مخلوق است و از آنست که ملائکه و عوام را که تفویض انبیا و ملائکه

خارج

اینکه بفرموده است در سبب جهاد اهل سنت و جماعت است نزد معتزله و بعضی از اهل طایفه اهل بیت که از سبب و نقول  
از امام عظیم البرهان که در سبب و نقول و در وقت و در وقت از جهت اهل حق و در وقت که اولی قایل بود به فضیلت ملک  
شیر و در آخر از آن رجوع کرد و با فضیلت سبب و نقول و زمانی باو که با قافله نیر تو قوت است باز امام تاج الدین  
سبب که از سبب اهل بیت ایدیه است نقل کرده که دی گفته است اگر کسی عدت عروسی بگذرد و در خانه خودش  
مفضل انبیا بر ملا که خطور بکند امید و ارم که روز قیامت از آن سواکنند انبی و بعضی گفته اند ظاهر در آنست که سبب  
مفضل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مال کلام بر اختلاف حیثیات و معذره جرات و الله اعلم و لکن  
اولیای حق و عبارت است از شخصی که بجز معرفت و در اظہار طاعات و اجتناب مساوی  
و اعراف از آنجا که در لذات و شهوات مباحه و موصوف باشد اگر از وسیع خارق عادی بود خود را که روا باشد  
و این در حقیقت مجزیه نبی است که این دلی از اقامت اوست مثلا مجزوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اعراف و بعضی  
از آنها پیش از نبوت و فرعیان از آنرا اقامت گویند بعضی از نبوت و در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت و  
از تابان وی که اقامت باشد بر جمیع آیه این نیز از مجزوات اوست که دلالت بر صدق و سبب و حکمت و دین  
وی میکند و در وقت از بعضی صحابه و اولیای اقامت بطریق شهرت و نوا تر شورت یافته است که نزد انکار را  
و اگر کجا مجال نباشد حضور شما از بعضی امانم اولیا و چنانچه غرض از نقلین شیخ عبدالقادر جیلانی و امثال ایشان علیه السلام  
یافتمی از آنست که گفته است که اقامت طبع خداوند و معلوم با تقاضا با لغت مثلها من ادرکن شیخ الامام حق  
و بعضی گویند که کرامات دلی از مجزوات نبی نباشد مثل نبی غیر که سلام حج و سجد و سجده و بعضی بر آنست که مستند در  
کرامت از دلی نه بقصد و اختیار بود و البته بی مقارنت و دعوی ولایت و کرامت بود و حق آنست که هر چه از نبی  
بطریق مجزیه صادر گردد و جایز بود که از دلی بطریق کرامت ظهور یابد و در تخصیص و تعقیب بعد از اختیار صحیح نیست بهم  
با تعقیب و در دلی اختیار و گاهی از بعضی ادب باب میکنیم که قدم صدق ایشان در معانیم ولایت راسخ و نایب  
است بدعوی صادق نیز مقررین گردد و قائلان و کائنات شیخ محمد بن عبد القادر کثیر الدعوی یکن من فی حق  
و آنچه منافی است دعوی نبوت و الامعاء و الله اعلم و دین و سخن امانت و لعنت گردد و وجود و کرامت  
شرط ولایت نیست اولی باشد که هرگز از وی که انبی ظاهر نگردد و در اصل ولایت استقامت بر دین است که الله اعلم  
خروج الکرامت و حکمت و اظہار او در ابتدا از جهت سابقه و تکمیل اقصای است و در بعد از اجتهاد و سلوک چیست  
و جایز که در و در ابتدا برای تربیت مرغان و از آن نزد و از سکار ایشان بود و در حلال نام خواندن

چهار است که مقرر در بیان و عمل صالح و کمال معرفت و دعوی بود و از آنرا است نامند و اگر مقرران بدعوی نبوت باشند  
ان مجزیه است و گاهی از عوام ستمین و اصل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد از آن معنوت گویند و حقیقت سخن  
و طلاست و تشبیه از خوارق عادت نبوده چه آنکه بد اخلاقت عمل و حساب است که هر که مباشرت آن حساب کند محکم  
جز باین عادت بران مترتب گردد و چنانچه ترتیب متغایر علاج طلب طاری عادت است که نه بخشن بود و نه بکلی  
**در حدیث الانبیاء** هیچ ولی بر نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأموران انرا از غل و غنوت  
خاتم است و کرم اند و بر عی و شایسته ملک و نامور اند پس بیلی احکام دارند و انان بعد از انصاف یکا لای که دایم  
دارند و با محکمات نیست بی از ولی مشرقی سقوط معبر است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است عر ح به انبیا و دیگر  
گفته اند که لایه افضل من النبوت ترجیح و تفضیل ولایت بر نبوت تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت فرسبی  
است و نسبت خاص است از جناب قدس و بر نبوت ابناء و اخبار بخشن و انان نسبت کمالات بلایان و ولایت نسبت  
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود و از ولی که صاحب نسبت  
اولی است و پس در با وجود آن این سخن بر مردم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و تقابل آن نیز علوم  
نیست که نسبت اگر مراد به ان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب از آنست هر که گفته باشد  
**ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الاصل الذی** بنده تا مطلق است بجای آنکه  
که تکالیف شرعی از وی سقوط پذیر و چنانکه اکل الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت میسرید  
صدقاتی تلقب حاصل شد و انباش راجع گشت امر شرع از وی ساقط گردد و در رد و کار فعالی بار نکات  
نگرد و این سخن کفر و ضلالت است از حدیثی که می گویند هر گاه که محبت غالب شد و طلب می باشد و ایمان راسخ  
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه انقضایان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عدا که  
و نسبت اوست تعالی اگر خواند گیرد و با سقوط تکلیف صورت ندارد بلکه از انبیا صلوات الله علیه علیه السلام  
محبت و ایمان نیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریح  
احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریح چیست تشریح برای آنست تا مردم  
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل میکنند تا مصلحت تعظیم باطل گردد و پس معنی  
تشریح همین ایجاب است و سقوط تکلیف بآن منافات دارد و **النصوص محل خواهرها**  
آیات و احادیث را بر نظر تفسیر باید گذاشت و بی ضرورت تاویل نگردد و تحقیق این مقام و بشرط تاویل

و سوار و سواران اگر کتاب شریفی از کفر از زندقه که از مصنفات امام حسین علیه السلام است باطل است  
و است المون والحدول علیها لی صان یدعیها اهل الباطن الحادین و  
با طبع و طاعه و کرمه که از قرآن و حدیث معانی ظاهر بر او نیست و از اولان روز و اشارات باطل است که هیچ  
کس بدان نمی برد مگر مسلم و مسلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و بی کسب نمرد و این سخن زندقه و الحاد  
است اگر سنی ظاهر بر او نیست چندان نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام از کتاب ثابت شده  
و بجز غیر معلوم نیست و اگر هیچ کس را راه و وصول بدان نیست پس از انزال کتب و بیان شرایع چیست و مسلم  
ایمان بگیرد باینکه از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خود را بدو و ایشان خود را معانی ظاهر بر او می نمودند  
و بطور ابرائی عمل میکردند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقتضای این طاعه و البطال دانستن او نیست  
خدا هم گفته و نعم و اعلیٰ حقین و انار باب اشارات گویند که مراد بنحو معانی ظاهر است و با صحت آن قرآن  
در مورد اشارات نیست که با ظاهر منافات ندارد و مثلا فرعون و موسی در غلج هستند و نصایب و وقایع که در  
آنست و موسی باینکه ثابت و با وجود آن اگر اثر اشدنی بقضیه روح شش داشته اند و در صورتی که در دنیا  
نمی بیند اینجا موسی است و در فرعون و او همان روح و نفس است فقط داخل تنیک امر است موسی علیه السلام  
که در آن دنیا و ادبی و ملکس بر او و در دین خود را یکشد و با بر نه بیاید و با وجود آن اشارات  
با خارج که بن حاسطاط آن از نظر مقام قدس قرب و محبت علی تعالی و اگر اینجا و ادبی که شش است و موسی  
و در غلج که می یابد و تر و نامستول تر ازین نباشد پس ال منه العاقبه و فی دعاء الاحیاء و الاموات  
و صدقتم عنهم نفع لهم در دنیا و زنده گان مرز و از او عادیث و اشارات و این باب بیاید است و نماز  
بنمازه نیز ازین باب است و در حدیث آمده است که بر جنازه که مرگد پس از مسلمانان نماز کنند و شفاعت طلبند  
البته منظور است سجدین عباد و از حق تعالی عز و کبریا شرف که در حضرت پیر که شرف صفات و این باب چه باشد  
فرموده است و اول تشییع از بهترین جسدات و فاضلترین خیرات پس بعد از آن سجده می نمایند و گفتند السلام  
بعد و در حدیث آمده است که الوداعه و البلاء و الصدقه فطی غضب الارب و عا و لا کنه و صدقه شش هم را  
سر دکنه یعنی از اجبا و اسامات و در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و مسلم چون بر فرید بگذرند ناچل و زعد  
در مقبره آن ترسند و بر کبریا و شمس علم و تعلیم و بطلان ظلمت و کبر و جیب و زینت ثواب و کرمه و غضب حفاظه و درین رفتار  
با خود و خود و است المون والحدول علیها لی صان یدعیها اهل الباطن الحادین و



خوبی سهل هستند و عباد و برادران حاجتهای بندگان است و اما اگر اصدق عجز و حضور غالب و فقر و ذرا بیکی  
بود البته مستجاب آید و دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را شرط و موانع است و کد شش ایلطه حضور و طلب و اکل  
علاال است و اشده موانع است بطا و استعجال یعنی گوید بسیار و عا کر دم هیچ مستجاب و با وجود عدم شش ایلطه  
و وجود موانع تفصل و کرم و حرمت پروردگار تعالی باقی است و با وجود عا عبادت است الدعا مخ العبادت همچو دیگر  
عبادات و اوقات مخصوصه با سبب خاص واجب بود و عا نیز در وقت نزول بلا و وجود عا لازم گردد و  
فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم ای ای منی دست از دعا کردن بدارد با حاجت بار و دست بردار  
بس دعا عا کان زمانت و وبال + از کرم می نشود شان و ذوالجلال به مثلاً نزارعی در حضرت سلطان بیاید  
و اسب نازی طلبد و سلطان و بدل آن کا در زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در برخی اجابت  
بطریق حسن و انفع چه آن سب نازی سرگردن او را می شکند منعش از آن عین صلاحت و محض لطیف است  
اگر چه خدا کا و زراعت در حق وی بهتر از اسب نازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضیله دنیا بیکی  
و شجاعت نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بغذا ب آخرت کشد هم ازین باب است کسی که قدم عن الله و حسنی الظن  
الله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او کی باب شد از سخاست که گفته اند العطا من الخلق عزیر الممنون  
الله احسان و دعا کا مستجاب نیست و ما دعا الکافین الا فی حلالی مگر در امور دنیوی و دعا مظلوم  
مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و يجوز الصلوات خلف کل ید و فاعلم  
جماعت در نماز و دست نباید داد بجهت با نام حق متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت که بی  
سببه از سنن مکره است انحراف من الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که انحراف را تا نکید در الزام جماعه  
و اجتماع و ایالات بود در جهتی دیگر بنود و نعم اگر مردی اصل الح و فنی برای امامت پیدا شود و بهتر و اما هر که باشد  
نماز جماعت باید گزارد و هر چند که فاسق بود بشد علی کفرش وی منجر بکفر نگردد و در علم با حکام دارکان نماز و قدر را بخوبی  
باعتقاد از قرآن یاد داشته باشد و تری المسح علی الخفین فی الخضر و الصفی  
اعتقاد و سج موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند و حضرت یک شبانه روز در سفر سه شبانه روز و گفته  
اند که ملائمت سنت و جماعت سه چیز است یل الشیخین و المحبتین و المسح علی الخفین ابو بکر و عمر را حاصل  
کردن و علی و عثمان را محبت داشتن و حوا نیز سج موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت  
که اهل جماعت بدان قایل میشوند و امام حسن منبری گوید شفقنا و حق انصاف را در ما یافتیم که همه شیعیان

روا می باشند و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه ازین پرسیدند فرمود با فراز لب  
روزی و تقیم و یک شب در روز و در پنجشنبه شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در جای دیگر فرموده است  
که اگر دین در تربیت نفس عقل بروی با بیان سوره صبح اولی بودی و لیکن در دین بر حکم شریعت  
و شریعت بر روی سوره آه و هست و دیگر بدانکه اگر چه غریب در شستن با بهاست و شستن کردن بر سوره  
در حست است و لیکن جز از آنرا مستفاد باید بود و در محل تهت اگر اختیار هم بر حست افتد بمصلحت بر سب  
باشد و استحلال و عصیة صغیرة کانت اولیة و استحکاف  
عقبات کفر گناه را صغیر باشد یا کبیره و ملال پنداشتن و سبک داشتن کفر است اگر بیغلبه شهود  
و حکم شریعت با در کتاب آن سبب نگردد و لیکن باید که آن گناه داند و تفصیر خود بمنزله آید و سبک پنداشتن صغیر و کبیره  
منع بود که آنرا هیچ نداند و محال است که عقوبت نپذیرد و در آنجا هر است که صغیر و سبکتر از کبیره است و تا شوم  
که از دست واکلاست نهی علی الشراعیة و الا بستانه نهی بها کفر  
استند از حرمیت و امانت شریعت کفر است چنان علامت نکند و با نکار است و الهزل بالکفر  
بسیار کفر اگر تفرقه بکفر بطریق نزل کند بی آنکه سنی و مراد دارد اعتقاد بدان کند که کفر شود و چه  
در نزل موجب استخوانست و هرگاه استخوانست مصیبت کفر بود و استخوانست کفر بطریق اولی باشد هر چند نداند  
که آن کلمه کفر است زیرا که جعل درین باب عذر بود و نه وجهی علی اگر کفر بود آن نداند معذرت است  
اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر بنود اجماعا و لا یحکم بسکف  
السکرات مستطاع که زایل الحقیقت است و زانم اختیارش برست نه و نه بان می گوید اگر کفر  
بر زبانش آید اختیار نداند و حکم بکفر بنابر که در اگر چه دیگر بمنزله شش مثل طلاق و عتاق و زنا و شرا و شراب  
باید از آن فراق گشت که کفر در ذرات ارسیه مذموم و واجب لا عدام است و در ذوال عقل مذران تواند  
بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و در دشمنی بروی آن  
و ضیق کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن بهیایین بن محمد الخبث  
کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن او راست که دشمن او را کفر است در حدیث آمده است که هرگز  
کاهن رود و گفتند در تصدیق کاذب تحقیق کاذب کرد و بدین که محمد آورده است صلی الله علیه و سلم و کاهنان و  
عرب بسیار بود مذکور که علم غیب میکردند و جن کشیدند و خبرهایشان می رسانیدند و منجم و حکم کاهن است